

## **Non-Inclusiveness of the Rule of Blood-Money of Single or Paired Organs toward Subordinate Organ<sup>1</sup>**

**Doi:** 10.22034/jrj. 2020.57057.2009

**Saleh Montazeri** ;Assistant Professor in Department of Principle of Islamic Law at Edalat University ,Teacher at University of Judicial Sciences and Administrative Services and Student at advance Level of *Hawza Ilmiyya*;(Corresponding Author);  
salehmontazeri@ujsas.ac.ir

**Payam Forouzandeh** ;Graduate Student in Criminal Law and Criminology at Judicial Sciences and Administrative Services;  
forouzandehpayam@gmail.com

**Receiving Date: 2020-03-03; Approval Date: 2020-05-27**

### **Abstract**

One the most important rules which dominated the blood-money ,is the rule of blood-money of single and paired organs which has been construed as the rule of blood-money of single and paired organs .The mentioned rule indicates that full blood-money must be paid for damaging a single organ or both of paired

1 . *Montazeri- S*; (2021); “ Non-Inclusiveness of the Rule of Blood-Money of Single or Paired Organs toward Subordinate Organ”; *Jostar\_ Hay Fiqhi va Usuli*; Vol: 7 ; No: 23 ; Page: 195-242 ; Doi: 10. 22034/jrj.2020.57057.2009

organs and half of blood-money for damaging an organ of a paired .This rule is codified in Article 563 of the Islamic Penal Code in .2013 But despite that ,the scope of inclusiveness is not determined within the rule of blood-money of a single and paired organs with regard to being the main part of the body or subordinate of that .For this regard ,inquiring into *Fiqhi* books and jurists opinions while examining some examples of organs ,the writers ,due to the attention of narrations to some organs ,have gained access to this important point that it is aimed at those organ which are the main. THIS ATTENTION IS endorsed by the necessity of proportionality between crime and blood-money and also customary reliance .So, concerning the blood-money of some subordinate organs such as nipple and nostrils which there is a special and reliable tradition evidence as to amount of blood-money ,it is judged based on the said rule. According to the claimed of this study of non-inclusiveness of the rule toward subordinate organs ,it is judge to *arsh*) compensation payable in the case of offences against the body (for those subordinate organs such as spinal cord, clavicle and appendix which there is no special rule to prove the blood-money other than the said rule.

**Key words** :Blood-Money ,Rule of Blood-Money of Single or Paired Organs ,Body Organs, Main Organ ,Subordinate Organ.

## عدم شمولیت قاعده دیه اعضای یکی و دوتایی نسبت به اعضای غیر اصلی (تبعی)<sup>۱</sup>

صالح منتظری<sup>۲</sup>  
پیام فروزنده<sup>۳</sup>

### چکیده

یکی از مهم‌ترین قواعد حاکم بر دیات، قاعده دیه اعضای یکی و دوتایی است که مسامحتاً به قاعده دیه اعضای زوج و فرد تعبیر می‌شود. قاعده مذکور بیانگر آن است که از بین بردن عضو تک و هر عضوی که جفت باشد موجب دیه کامل است و از بین بردن یکی از آن دو، موجب نصف دیه است. این قاعده در ماده ۵۶۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ انعکاس پیدا کرده است. اما با وجود این، محدوده شمولیت در قاعده دیه اعضای یکی و دوتایی از حیث اصلی و تبعی بودن اعضا مشخص نشده است. به همین خاطر نویسندگان با تتبع در کتب فقهی و آرای فقها در ضمن بررسی مصادیقی از اعضا، به این مهم دست یافته‌اند که به دلیل انصراف روایات قاعده، مراد از عضو در قاعده مذکور اعضای هستند که اصلی‌اند. اقتضای اصل تناسب جنایت و دیه و ارتکاز عرفی نیز، مؤید این انصراف است. در نتیجه درباره دیه برخی اعضای تبعی مانند نوک پستان و سوراخ‌های بینی که دلیل خاص قابل استنادی دال بر ثبوت مقدار دیه‌شان وجود دارد، بر اساس حکم ذکر شده در دلیل خاص، به آن حکم می‌شود و درباره آن دسته از اعضای تبعی مانند نخاع و ترقوه و آپاندیس که دلیل خاصی جز قاعده مذکور دال بر ثبوت

عدم شمولیت  
قاعده دیه اعضای  
یکی و دوتایی  
نسبت به اعضای  
غیر اصلی (تبعی)

۱۹۷

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۱۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۳/۰۷

۲. استادیار گروه حقوق اسلامی دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری و مدرس و طلبه درس خارج فقه و اصول حوزه علمیه، (نویسنده مسئول)؛ رایانامه: salehmontazeri@ujss.ac.ir

۳. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری. رایانامه: forouzandehpayam@gmail.com

دیه‌شان وجود ندارد، با توجه به مدعای این مقاله یعنی عدم شمولیت قاعده نسبت به اعضای تبعی، به ارش و حکومت حکم می‌شود.

**کلید واژه‌ها:** دیات، قاعده دیه اعضای یکی و دوتایی، اعضا، عضو اصلی، عضو تبعی.

## ۱. مقدمه

یکی از مهم‌ترین قواعد عمومی دیه اعضای، قاعده دیه اعضای یکی و دوتایی است که مسامحتاً به قاعده دیه اعضای زوج و فرد تعبیر می‌شود.<sup>۱</sup> این قاعده موضوع ماده ۵۶۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ می‌باشد: «ازین بردن هر یک از اعضای فرد و هر دو عضو از اعضای زوج، دیه کامل و ازین بردن هر یک از اعضای زوج، نصف دیه کامل دارد...».

درخصوص قاعده مذکور و ادله و مبانی و حدود و ثغور آن در کتب و

## جستارهای فقهی و اصولی

سال هفتم، شماره پیاپی ۲۳،  
تابستان ۱۴۰۰

۱۹۸

۱. این قاعده مبتنی بر روایات عامه و الغای خصوصیت از برخی روایات و اجماع فقها است، چنان که با مراجعه به کتب فقهای شیعه از قدما تا معاصرین، روشن می‌گردد که مضمون این قاعده مورد اجماع و اتفاق فقهاست. کم‌این که شیخ طوسی در خلاف می‌نویسد: «إجماع الفرقة علی الأخبار المروية فی أن کل ما فی البدن منه اثنان ففیها الدیة، و هی علی عمومها إلا ما أخرجناه بالدلیل» (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ۲۵۷/۵). ولی عمده‌ترین ادله قاعده، دو روایت ذیل است:

صحیح هشام بن سالم: محمد بن الحسن بإسناده... عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: كُلُّ مَا كَانَ فِي الْإِنْسَانِ اثْنَانِ فَبَيْنَهُمَا الدِّيَّةُ وَ فِي أَحَدِهِمَا نِصْفُ الدِّيَّةِ وَ مَا كَانَ فِيهِ وَاحِدٌ فَفِيهِ الدِّيَّةُ (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۲۸۷/۲۹؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ۲۵۸/۱۰). اگرچه برخی، به سند این روایت اشکال کرده‌اند، ولی روایت مذکور بنابر اتفاق نظر فقها صحیح به حساب می‌آید (شاهد اول، ۱۴۱۴، ۵۲۵/۴؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰، ۲۶۲/۱۰؛ مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳، ۱۴/۳۵۹، ۳۶۰، ۴۱۲، ۴۱۴؛ صاحب جواهر، ۱۴۰۴، ۱۸۲/۴۳؛ حسینی عاملی، بی تا، ۴۷۲/۱۰).

روایت عبدالله بن سنان: محمد بن الحسن بإسناده... عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا كَانَ فِي الْجَسَدِ مِنْهُ اثْنَانِ فَبَيْنَهُ نِصْفُ الدِّيَّةِ مِثْلَ الْيَدَيْنِ وَالْعَيْنَيْنِ قُلْتُ فَرَجُلٌ قُتِلَتْ عَيْنُهُ قَالَ نِصْفُ الدِّيَّةِ قُلْتُ رَجُلٌ قُطِعَتْ يَدُهُ قَالَ فِيهِ نِصْفُ الدِّيَّةِ قُلْتُ فَرَجُلٌ ذَهَبَتْ إِحْدَى بِيضَتَيْهِ قَالَ إِنْ كَانَ الْبَيْسَارُ فَبَيْنَهُمَا ثَلَاثُ الدِّيَّةِ قُلْتُ وَ لِمَ أَلَيْسَ قُلْتُ مَا كَانَ فِي الْجَسَدِ مِنْهُ اثْنَانِ فَبَيْنَهُ نِصْفُ الدِّيَّةِ قَالَ لِأَنَّ الْوَلَدَ مِنَ الْبَيْضَةِ الْبَيْسَرِي (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۲۸۳/۲۹؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ۲۵۰/۱۰؛ کلینی، ۱۴۰۷، ۳۱۵/۷). برخی از فقها به سند این روایت نیز اشکال کرده‌اند و آن را حسنه می‌دانند (محقق حلی، ۱۴۰۸، ۲۵۲/۴؛ شهید اول، ۱۴۱۴، ۴/۵۲۵؛ صیمری، ۱۴۲۰، ۴/۴۵۸؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰، ۱۰/۲۳۷) که البته پاسخ‌هایی نیز داده شده‌است، ولی درهرحال اگر قائل به حسنه بودن این روایت و قائل به عدم عمل به روایت حسنه نیز باشیم، روایت صحیح هشام بن سالم مثبت این قاعده است و اجماع فقها بر آن نیز مؤید آن است (از آن جهت که اجماع در این جا مدرکی است). جهت بحث و بررسی بیشتر پیرامون قاعده و ادله آن، ر.ک: حاجی ده‌آبادی، ۱۳۸۴، ۶۷ تا ۷۱؛ حاجی ده‌آبادی، ۱۳۹۱، ۴۱۵ و ۴۱۶؛ حاجی ده‌آبادی، ۱۳۸۸، ۱، ۳، ۴، ۲۶؛ منتظری، محسنی دهکلائی، ایرزدی فرد، ۱۳۹۵، ۱۲۱-۱۲۵؛ منتظری، ۱۳۹۶، ۳۷ تا ۵۱.

مقالات متعددی بحث شده است. از جمله می‌توان به کتاب‌های دکتر حاجی ده‌آبادی تحت عناوین قواعد فقه جزایی و قواعد فقه دیات (مطالعه تطبیقی در مذاهب اسلامی) اشاره کرد. از جمله رساله و مقالاتی که می‌توان در این باره به آن اشاره کرد این‌هاست: رساله دکتری قاعده‌انگاری فقهی ادله ناظر بر دینه اعضا (منتظری، ۱۳۹۶)، مقاله قاعده دینه اعضا در فقه امامیه و اهل سنت (حاجی ده‌آبادی، ۱۳۸۸)، مقاله درنگی فقهی در ماده ۶۶۵ قانون مجازات اسلامی (منتظری، محسنی دهکلانی، ایزدی فرد، ۱۳۹۵)، مقاله مبانی فقهی ماده ۵۸۱ قانون مجازات اسلامی (منتظری، ۱۳۹۶). ولی در هیچ‌یک از آثار مذکور محدوده قاعده از لحاظ اصلی یا تبعی بودن اعضا، مستقلاً بحث نشده است و صرفاً در خلال بحث‌های فقهی در محل‌های مختلف به آن اشاره شده است. بنابراین در نوشتار حاضر، نویسندگان ابتدا با اثبات این مدعا که موضوع قاعده مذکور، اعضا هستند، اعضا را تعریف کرده‌اند. در مرحله بعد با تتبع در کتب فقهی و آراء فقها در ضمن بررسی مصادیقی از اعضا، این مهم را که قاعده مذکور از حیث اصلی و تبعی بودن اعضا، مشمول کدام قسم از اعضا می‌شود، بررسی کرده‌اند.

## ۲. محدوده شمولیت قاعده دینه اعضای یکی و دوتایی

اولاً، چنان‌که از نام قاعده پیدا است، موضوع قاعده «عضو» است و تمامی فقها بالاجماع معتقدند قدر متیقن از قاعده دینه اعضای یکی و دوتایی، این است که این قاعده شامل اعضا می‌باشد، و با توجه به موضوع مقاله در ادامه، بحث مفصلی را درباره تعریف و تقسیم‌بندی‌های عضو ارائه خواهیم کرد. بنابراین در خصوص شمولیت قاعده نسبت به اعضا بین فقها بحثی نیست و تنها بحثی که بر سر این قاعده شده است این است که آیا قاعده مذکور علاوه بر اعضا، منافع بدن را نیز شامل می‌شود یا خیر؟<sup>۱</sup>

ثانیاً، با توجه به الفاظ واحد و اثنان که در روایات قاعده آمده است، موضوع قاعده، اعضای «یکی و دوتایی» است. اما بحثی که در این باره وجود دارد، این است که مراد از واحد و اثنان در روایات، واحد و اثنان لغوی است یا عرفی؟ به عبارت دیگر، اعضای مشمول قاعده هستند که برای آن‌ها واژه تشبیه به کار برده می‌شود گرچه در نظر عرف دو تا نباشند، یا مراد اعضای هستند که عرفاً یکی یا دوتا هستند؟ به عنوان مثال در مورد دینه «لحیان»<sup>۲</sup> که در لغت اثنان و در

۱. جهت بحث و بررسی بیشتر پیرامون شمول و عدم شمول قاعده نسبت به منافع، ر.ک: حاجی ده‌آبادی،

۱۳۸۴، ۸۷ - ۹۲؛ حاجی ده‌آبادی، ۱۳۹۱، ۴۲۱ - ۴۲۳؛ حاجی ده‌آبادی، ۱۳۸۸، ۱۰ - ۱۳؛ منتظری، ۱۳۹۶،

۸۹ - ۱۰۰.

۲. دو استخوان است که محل اتصال آن‌ها چانه است و هرکدام در سمت بالا به گوش‌ها متصل

عرف واحد است، این بحث مطرح می‌شود که همه فقها آن را عضو دوتایی محسوب کرده‌اند و برای آن دیه کامل قائل شده‌اند (حلی، ۱۴۱۳ق، ۳/۶۷۸؛ خمینی، بی‌تا، ۵۷۸/۲؛ خویی، ۱۴۲۲ق، ۴۲/۳۷۳). اما برخی از معاصرین بر کلام مشهور اشکال کرده‌اند و معیار تعیین یکی یا دوتایی بودن عضو را عرف می‌دانند نه لغت و درباره لحيان نیز به دلیل واحد بودن آن قائل به دیه کامل هستند (گرچی، ۱۳۹۰، ۱۷۶) که اگرچه نگارندگان از آن جایی که در روایات به واحد و اثنان لغوی اشاره نشده است و احکام نیز بر معانی عرفی بار می‌شوند، معیار تشخیص واحد و اثنان را عرف می‌دانند، ولی قسمت دوم استدلال معاصرین را خالی از اشکال نمی‌دانند.<sup>۱</sup>

یکی دیگر از مباحث اختلافی در تعیین محدوده قاعده، شمولیت یا عدم شمولیت آن نسبت به اعضای داخلی است. به این معنا که آیا قاعده تنها نسبت به اعضای خارجی (ظاهری) اعمال می‌شود یا نسبت به اعضای داخلی (باطنی) نیز تسری دارد؟ به طور خلاصه می‌توان گفت در مسئله سه نظر هست. موسوی اردبیلی این قاعده را در مورد آن دسته از اعضای داخلی که فقدانشان معمولاً باعث مرگ نشود، جاری نمی‌داند (موسوی اردبیلی، نرم‌افزار گنجینه استفتانات قضایی، سؤال ۱۳۰). ایشان دلیلی برای این تفصیل، بین اعضای داخلی رئیسه و غیر رئیسه بیان نکرده است. اما عمده، دو قول دیگر است. قائلین به شمولیت قاعده نسبت به اعضای داخلی به اطلاق روایات قاعده استناد می‌کنند. در مقابل، قائلین به عدم شمولیت قاعده نسبت به اعضای داخلی معتقدند، قاعده منصرف به اعضای ظاهری بوده و از اعضای داخلی انصراف دارد و برای مدعای خود به دو دلیل تمسک می‌جویند: اولاً روایات قاعده ناظر به زمان صدور هستند، زیرا قاعده درباره اعضایی است که با فقدان آنها امکان حیات برای انسان باقی باشد، مثل دست و پا، اما جنایت بر اعضای داخلی در زمان صدور روایات باعث مرگ مجنی علیه می‌شده است و با فقدان آنها معمولاً امکان حیات برای انسان باقی نمی‌مانده است و دیه عضو در دیه نفس تداخل می‌کرده است و جانی به پرداخت دیه نفس محکوم می‌شده است و اگر هم باعث مرگ نمی‌شده، جانی ملزم به پرداخت ارش بوده است (مرکز تحقیقات فقهی قوه قضائیه، ۱۳۸۱، ۲۰۸/۱؛

جستارهای  
فقهی و اصولی  
سال هفتم، شماره پیاپی ۲۳،  
تابستان ۱۴۰۰  
۲۰۰

می‌شوند و رویش دندان‌های پایینی روی آن دو صورت می‌گیرد (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ۳/۶۷۸؛ حسینی عاملی، بی‌تا، ۴۲۱/۱۰؛ خویی، ۱۴۲۲ق، ۴۲/۳۷۳؛ خمینی، بی‌تا، ۵۷۸/۲). در واقع آنچه در فارسی به آن فک پایین گفته می‌شود، در عربی لحيان نامیده می‌شود.  
۱. جهت مطالعه بیشتر، ر.ک: حاجی ده‌آبادی، ۱۳۸۴، ۱۱۹، ۱۲۰؛ حاجی ده‌آبادی، ۱۳۹۱، ۴۲۴ - ۴۲۸؛ منتظری، ۱۳۹۶، ۲۹ - ۳۳.

مرعشی شوشتری، ۱۴۲۷ق، ۲/ ۳۴؛ ثانیاً مراد از جنایت در قاعده، قطع کردن و جدا کردن است که غالباً نسبت به اعضای داخلی امکان ندارد.

نگارندگان معتقدند اولاً، روایات قاعده به صورت یک قضیه حقیقیه بیان شده‌اند و نه یک قضیه خارجیّه ناظر به زمان صدور روایات، زیرا اصل در روایات و قانون‌گذاری چنین مطلبی را اقتضا می‌کند که به علاوه انصراف، قائم به ذهن مخاطب است. به عبارت دیگر، آنجایی انصراف صحیح است که ذهن مخاطب به جایی منصرف شود که آن حصّه در زمان صدور، قابل تصور باشد، ولی اگر حصّه‌ای در وقت صدور روایت قابل فرض نباشد، نمی‌توان از اطلاق دست کشید (خامنه‌ای، ۱۵ و ۱۶ اسفند ۱۳۹۵)؛ بنابراین، چون شارع می‌دانسته است که هزار سال بعد مخاطبینی به وجود می‌آیند که به دلیل پیشرفت‌های پزشکی، این انصراف در ذهن آن‌ها به وجود نمی‌آید، باید در این جا قید ظاهری بودن را ذکر می‌کرد و از این رو ذکر کلام به طور مطلق صحیح نیست. در نتیجه از آن جا که زمان صدور روایت قید ندارد و قید نکردن بر اعضای ظاهری دلالت دارد، می‌توان به اطلاق کلام شارع اخذ کرد و گفت عضو، اعم از ظاهری و داخلی است. ثانیاً، مراد از اتلاف در قاعده از بین بردن و نه فقط قطع کردن است،<sup>۱</sup> بنابراین، انصراف قاعده به اعضای ظاهری صحیح نیست و با استناد به اطلاق روایات قاعده، قاعده مذکور هم در اعضای خارجی و هم در اعضای داخلی جاری است.<sup>۲</sup> با توجه به آنچه بیان شد در اعضای مانند نخاع (عضو واحد داخلی) یا ترقوه (عضو اثنان داخلی)، داخلی بودن این اعضا، دلیل عدم شمولیت قاعده نسبت به آن‌ها نیست، بلکه آنچه که ما در ادامه اثبات خواهیم کرد (عدم شمولیت قاعده نسبت به اعضای تبعی)، دلیل خروج این اعضا و دیگر اعضای این چنینی از قاعده دیّه اعضای یکی و دوتایی است.

### ۳. معانی عضو

از آن جا که موضوع اصلی قاعده مذکور، اعضا است، بهتر است که معانی عضو را در لغت و اصطلاح جویند شویم.

#### ۱.۳. معنای لغوی

در ارتباط با تعریف عضو که جمع آن «اعضا» است (فیومی، بی تا، ۲/ ۴۱۶؛ عبدالرحمان، بی تا، ۱/ ۲۳۵). در کتاب العین نقل شده است که عضو و عضو، هر

۱. توضیحات بیشتر در پاورقی بخش «نخاع» آمده است.

۲. این قول، نظر اکثر فقهای معاصر و هم چنین نظر مقنن در ماده ۵۶۳ قانون مجازات اسلامی است. برای مطالعه بیشتر، ر.ک: حاجی ده‌آبادی، ۱۳۸۴، ۹۵ - ۹۹؛ حاجی ده‌آبادی، ۱۳۹۱، ۴۲۳، ۴۲۴؛ منتظری، ۱۳۹۶، ۱۰۰ - ۱۰۷.

عدم شمولیت  
قاعده دیّه اعضای  
یکی و دوتایی  
نسبت به اعضای  
غیراصلی (تبعی)

استخوانی است از بدن که گوشت بر آن فراهم آمده، و قطعه‌ای از شیء را «عضه» گویند (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ۱۹۳/۲). نظیر این سخن را زبیدی، ابن فارس، سیوطی و جوهری نیز نقل کرده‌اند (دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسان رضوی، ۱۳۸۶، ۲۶۶/۱ - ۲۶۸). فیروزآبادی نیز در قاموس المحيط می‌گوید:

«عضو، هر گوشت (ماهیچه) فراهم آمده بر استخوان است و «تعصیه» به معنای جداسازی اجزاست (نقل در دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۶، ۲۶۶/۱ - ۲۶۸). همچنین در محیط المحيط می‌خوانیم:

«عضو، هر جزئی از مجموع جداست، مانند دست، پا، گوش و غیر آن» (نقل در دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۶، ۲۶۶/۱ - ۲۶۸).

بنابراین، عضو طبق یک معنا، به معنای استخوانی است که با گوشت پوشانده شده است و مطابق با یک معنا، به معنای متفرق و جزء جزء کردن است و طبق یک معنا به معنای جزء، قسمت، اندام و قسمت‌هایی که با پیوستگی به هم، بدن را تشکیل می‌دهد، است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۶۸/۱۵؛ طریحی، ۱۴۱۶ق، ۲۹۷/۱؛ مصطفوی، ۱۴۰۲ق، ۱۶۶/۸؛ قرشی، ۱۴۱۲ق، ۱۵/۵).

آنچه که صحیح به نظر می‌رسد معنای سوم است، چراکه معنای اول جامع افراد نیست و اگر این معنا را بپذیریم، دیگر عضو محسوب نمی‌شود، به‌عنوان مثال چشم را که به اجماع فقها عضو است. زیرا مقصود از چشم، کره چشم است که در اعضای تشکیل دهنده آن استخوانی دیده نمی‌شود. همچنین چون نزد قدما، جداسازی قصابی بوده است، عضو را به هر گوشت فراهم آمده بر استخوان تعریف کرده‌اند و از آن‌جا که مدنظر متأخران جداسازی تشریحی بوده است، عضو را به رئیسه و غیررئیسه تقسیم کرده‌اند، پس معنای دوم نیز دقیق به نظر نمی‌رسد. بنابراین با استفاده از سخنان اهل لغت، می‌توان دریافت که «عضو» هر جزئی از بدن است.

### ۲.۳. معنای اصطلاحی

مراد از معنای اصطلاحی، بررسی واژه عضو در روایات، فقه، عرف پزشکی و قانون مجازات اسلامی است.

### ۱.۲.۳. اصطلاح روایی

در لسان روایات درباره قاعده، عضو اصلاً ذکر نشده است، ولی از بررسی روایات دیگر، آشکار می‌شود که بر اجزای بدن و اجزای آن اجزا، عضو گفته شده است، کماین که علامه مجلسی در کتاب بحارالانوار تشریح بدن و اعضای



آن را یادآور شده است و برای اعضای تشریحی و اجزای آن‌ها واژه «اعضا» را به کار برده است (مجلسی، ۱۴۰۳، ۱/۵۹ - ۵۹؛ دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۶، ۱/۲۶۶ - ۲۶۸).

### ۳-۲-۳. اصطلاح فقهی

فقهها به تعریف دقیقی از عضو نپرداخته‌اند، از این رو عضو در بیان فقها به همان معنای لغوی به کار رفته است. به عنوان مثال در کتاب فرهنگ فقه مطابق با مذهب اهل بیت (ع) عضو به جزئی از بدن تعبیر شده است:

«بدن انسان از اجزای مختلفی چون چشم، گوش، دست و پا تشکیل شده است. به هر یک از این اجزاء، عضو اطلاق می‌شود» (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶ق، ۵/۴۰۴ - ۴۰۶).

در کتاب معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهية نیز چنین آمده است:

«و الفقهاء يطلقون العضو على الجزء المتميز عن غيره من بدن إنسان أو حيوان كاللسان و الأنف و الإصبع» (عبدالرحمان، بی تا، ۱/۲۳۵).

### ۳-۲-۳. اصطلاح پزشکی

بدن انسان از مجموعه‌ای از دستگاه‌ها تشکیل شده است که هر یک از این دستگاه‌ها از چند عضو تشکیل شده‌اند که در نهایت با همدیگر یک عملکرد کلی را به اجرا می‌گذارند. برای مثال دستگاه تغذیه و دستگاه ایمنی عضو نیز مجموعه‌ی دو یا چندگانه از چهار نوع بافت موجود در بدن انسان است که کارکرد مشخصی را بر عهده دارند و هر یک از اعضا در یکی از این دستگاه‌ها قرار می‌گیرند. بافت نیز از گروهی از سلول‌های هم‌کارکرد و هم‌ساختار تشکیل شده است (Widmaier Eric and others, 2013, 3-5).

به عبارت دیگر، مراد از عضو همان جزء است، ولی هر جزئی مقصود نیست بلکه مراد از عضو، جزئی است که دارای عمل و وظیفه مستقل است. مقصود از «وظیفه مستقل» کار و نقشی است که تحقق آن نیازمند مباشرت دیگری نباشد. با پیشرفت علم و اکتشافات جدید، پیوسته تعداد اعضای بدن افزون می‌شود، تا آن‌جا که هر سلول بدن عضو شمرده می‌شود، بلکه حتی اجزای درون سلولی و محتویات هسته سلول، مانند کروموزوم‌ها را می‌توان عضو نامید زیرا دارای

عملکرد مستقل هستند (نقل از دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۶، ۱/۲۶۶ - ۲۶۸).

بنابراین، عضو عبارت است از جزئی از بدن مثل دست، پا، اندام و یا مجموعه‌ای از بافت‌های بدن یک موجود زنده پرسلولی که وظیفه‌ای مشترک را برعهده دارند (رحیمی، ۱۳۹۱، ۱).

### ۳.۲.۴. اصطلاح قانونی

مقنن در قانون مجازات اسلامی، طی مواد ۱۷ و ۴۴۸ عضو را در مقابل نفس و منافع قرار داده است. همچنین قانون‌گذار در بخش دوم کتاب دیات که در مورد مقادیر دیه صحبت می‌کند، هرکدام از دیه نفس و عضو و منفعت را مستقلاً بررسی کرده است. بنابراین عضو در قانون مجازات اسلامی در مفهوم اخص خود یعنی مجموعی از بافت‌های بدن انسان، مانند دست و پا به کار رفته است و در نتیجه شامل حواس عضو، مانند بینایی و شنوایی و نیز منافع عضو، مانند انزال، قدرت تولید مثل نمی‌شود (رحیمی، ۱۳۹۱، ۱؛ اینانلو، ۱۳۹۰، ۱۷، ۱۸).

### ۴. عدم شمولیت قاعده نسبت به اعضای غیر اصلی (تبعی)

تا این جا مشخص شد که از طرفی بالاتفاق موضوع اصلی قاعده، دیه اعضای یکی و دوتایی اعضا است و از طرف دیگر بعد از بیان تعاریف عضو در لغت و اصطلاح ثابت شد که از نظر لغوی و اصطلاحی اطلاق عضو بر اعضای تبعی صحیح است. اما سؤال اصلی این مقاله که درصدد پاسخ‌گویی به آن هستیم این است که آیا قاعده مذکور شامل اعضای تبعی نیز می‌شود؟ در این راستا ابتدا اعضای غیر اصلی (تبعی) را تعریف می‌کنیم، سپس با بررسی مصادیق آن، به این پرسش پاسخ خواهیم داد.

### ۴.۱. تعریف اعضای غیر اصلی (تبعی)

ابتدائاً باید بیان شود که تعبیر عضو اصلی، بر دو دسته از اعضا صدق می‌کند. یک دسته اعضایی هستند که در مقابل اعضای فرعی قرار می‌گیرند که به این اعضا، اعضای رئیسه (در مقابل اعضای غیررئیس) نیز اطلاق می‌شود. دسته دوم اعضای اصلی هستند که در مقابل اعضای تبعی قرار می‌گیرند. مراد از اعضای تبعی نیز چنان که از نامش پیدا است، اعضایی هستند که تابع عضو دیگری باشند، بنابراین اولاً، عضو هستند و تعریف عضو (چنان که گذشت) بر آن‌ها صدق می‌کند ثانیاً، در نحوه تبعیت نیز عضو تابع می‌تواند قسمتی از عضو اصلی باشد، همان‌گونه که به عنوان مثال پستان زن یک عضو اصلی و نوک آن تبعی از آن محسوب می‌شود

جستارهای  
فقهی و اصولی  
سال هفتم، شماره پیاپی ۲۳،  
تابستان ۱۴۰۰  
۲۰۴

یا این که می‌تواند تابعی از عضو دیگری باشد، چنان که برای مثال نخاع، تابعی از ستون فقرات است. اکمالین که در تعریف منافع نیز گفته می‌شود، منافع استفاده‌ای است که از هریک از اعضا و دستگاه‌های بدن انتظار می‌رود که از جمله مهم‌ترین آن‌ها حواس پنج‌گانه انسان است (میر محمد صادقی، ۱۳۹۳، ۲۲۵). بنابراین، منافع معنای عامی دارد که هم اموری چون چشایی و شنوایی را که جزوی از حواسند شامل می‌شود و هم اموری چون گویایی، خواب، شیر دادن، قدرت باروری که جزوی از حواس به شمار نمی‌روند (حاجی ده‌آبادی، ۱۳۸۴، ۸۷). بنابراین آنچه که ما در این تحقیق به آن می‌پردازیم، معنای دوم (عضو تبعی) بوده و معنای اول (عضو غیررئیس) از موضوع این مقاله خارج است. در ادامه نیز با بررسی دقیق تعدادی از مصادیق این اعضا در کلام فقها، موضوع روشن‌تر خواهد شد.

## ۲-۴. مصادیق اعضای غیراصلی (تبعی) در بیان فقها ۱-۲-۴. نخاع<sup>۲</sup>

تعریفی که پزشکان از نخاع ارائه می‌دهند عبارت است از قسمتی از سیستم عصبی مرکزی که داخل مهره‌های ستون فقرات (کانال نخاعی) از ناحیه گردنی اول تا بالای مهره کمری دوم امتداد دارد و سی‌ویک بخش مختلف تشکیل شده است و پس از آن رشته‌هایی اصطلاحاً به نام دم اسب در ناحیه زیرین نخاع قرار دارند که دیگر نام نخاع به آن اطلاق نمی‌شود (سمساری، ۱۳۹۲، ۶؛ ابراهیم، ۱۳۹۲، ۵۵؛ 242; Rizzo, C Donald, 2015).

درکنار تعاریفی که پزشکان از نخاع ارائه می‌دهند، برخی از فقها نیز در خلال بحث‌های خود، تعاریفی مشابه از نخاع ارائه کرده‌اند<sup>۳</sup> و بیان نموده‌اند که نخاع، همچون عروق و رگ‌ها که تابع اعضا هستند، تابع ستون فقرات هستند و از اعضای تبعی محسوب می‌شود (خویی، ۱۴۲۲ق، ۳۸۴/۴۲؛ خویی، ۱۳۹۱، ۲۹۱/۲؛ روحانی، ۱۴۱۲ق، ۲۸۵/۲۶).

درخصوص دیه نخاع، نظر مشهور فقهای امامیه این است که اگر کسی

۱. اگرچه ممکن است، نخاع در ابتدا عضو اصلی به نظر برسد، اما در ادامه ثابت خواهیم کرد که هم از نظر علم پزشکی و هم از نظر دیدگاه فقها، نخاع عضو تبعی و تابعی از ستون فقرات است.

### ۲. Spinal cord

۳. در تعریف نخاع گفته شده است، خط و رگ سفید (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ۲۳۳/۱۰؛ حسینی عاملی، بی‌تا، ۴۳۷/۱۰؛ شوشتری، ۱۴۰۶، ۴۱۲/۱۱؛ مغنیه، ۱۴۲۱، ۳۵۴/۶؛ مدنی کاشانی، ۱۴۰۸، ۲۳۶) داخل استخوان گردن که به پشت انسان متصل و ممتد می‌باشد. (تبریزی، ۱۴۲۸، ۱۹۱).

قطع نخاع شد<sup>۱</sup> و زنده ماند، به دلیل قطع نخاعش مستحق دیه کامل است<sup>۲</sup> (شیخ طوسی، ۱۴۰۰ق، ۷۶۹؛ ابن ادریس، ۱۴۱۰ق، ۳۹۱/۳؛ کیدری، ۱۴۱۶ق، ۵۰۶؛ محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ۵۱/۴؛ حلی، ۱۴۱۰ق، ۲۴۰/۲؛ حلی، ۱۴۱۱ق، ۲۰۲؛ حلی، ۱۴۲۰ق، ۵۸۳/۵؛ حلی، ۱۴۲۱ق، ۳۶۵؛ حلی، ۱۴۱۳ق، ۶۸۰/۳؛ ابن سعید، ۱۴۰۵ق، ۵۹۳؛ ابن سعید، ۱۳۹۴ق، ۱۴۳؛ شهید اول، ۱۴۱۰ق، ۲۸۱؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ۲۳۳/۱۰؛ فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ۳۸۳/۱۱؛ مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ۴۰۹/۱۴؛ حسینی عاملی، بی تا، ۴۳۷/۱۰؛ فیض کاشانی، بی تا، ۱۴۵/۲؛ کاشف الغطاء، ۱۴۲۳ق، ۹۱/۳؛ آل کاشف الغطاء، ۱۳۶۶ق، ۱۴/۶؛ فقعی، ۱۴۱۸ق، ۳۲۶؛ صاحب جواهر، ۱۴۰۴ق، ۲۶۳/۴۳؛ ترحینی عاملی، ۱۴۲۷ق، ۶۳۸/۹؛ شوشتری، ۱۴۰۶ق، ۴۱۲/۱۱ و ۴۱۳؛ خمینی، بی تا، ۵۸۱/۲؛ مدنی کاشانی، ۱۴۰۸ق، ۲۳۶؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ۲۲۱/۲۹؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۱۸ق، ۱۸۶؛ بهجت، ۱۴۲۶ق، ۵۴۰/۵؛ مقتدایی، ۲۲ خرداد ۱۳۹۱؛ سبحانی، ۲۳ آبان ۱۳۹۱). قانون گذار نیز در ماده ۶۴۸ قانون مجازات اسلامی از نظر مشهور تبعیت کرده است و مقرر داشته است: «قطع نخاع، دیه کامل و قطع جزئی از آن به نسبت مساحت عرض، دیه دارد».

برخی علما در تعلیل این قول چنین استدلال کرده اند که در مورد نخاع نص خاصی وجود ندارد (شوشتری، ۱۴۰۶ق، ۴۱۲/۱۱؛ مدنی کاشانی، ۱۴۰۸ق، ۲۳۶) و نخاع نیز در بدن واحد است، بنابراین، مشمول قاعده مورد بحث می شود (صاحب جواهر، ۱۴۰۴ق، ۲۶۳/۴۳؛ فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ۳۸۴/۱۱ و ۳۸۳؛ فیض کاشانی، بی تا، ۱۴۵/۲؛ ترحینی عاملی، ۱۴۲۷ق، ۶۳۸/۹؛ شوشتری، ۱۴۰۶ق، ۴۱۲/۱۱ و ۴۱۳؛ مغنیه، ۱۴۲۱ق، ۳۵۴/۶؛ مدنی کاشانی، ۱۴۰۸ق، ۲۳۶؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ۲۲۱/۲۹؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۱۸ق، ۱۸۶؛ تبریزی، ۱۴۲۸ق، ۱۹۱؛ مقتدایی، ۲۲ خرداد ۱۳۹۱؛ سبحانی، ۲۳ آبان ۱۳۹۱؛ گرجی، ۱۳۹۰، ۱۸۴).

اما برخی از فقهای معاصر به این نظر مشهور فقها ایراد گرفته اند و ارش و حکومت را در قطع نخاع جاری دانسته اند (خویی، ۱۴۲۲ق، ۳۸۴/۴۲؛ خویی، ۱۳۹۱، ۲۹۱/۲؛ روحانی، ۱۴۱۲ق، ۲۸۵/۲۶؛ روحانی، بی تا، ۴۰۴/۳؛ وحید خراسانی، ۱۴۲۸ق، ۵۶۸/۳؛ فیاض، بی تا، ۴۱۴/۳؛ فیاض، ۱۴۲۶ق، ۷۲۷) و در خصوص استناد به قاعده مذکور دو اشکال را بر نظر مشهور وارد کرده و معتقدند شمول روایات قاعده بر نخاع بسیار مشکل است و بلکه بعید نیست که از این گونه موارد منصرف باشد:

۱. مراد از قطع در این جا قطع عرضی نخاع است.
۲. البته اگر فرد به واسطه جنایت بر نخاع بمیرد نیز دیه کامل ثابت می شود. (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ۲۲۱/۲۹) کمترین سید صادق روحانی که خود از طرفداران قول به ارش و حکومت در مورد قطع نخاع است، می نویسد: «اگر قطع نخاع به نحوی باشد، که منجر به عدم بقاء انسان شود، این قول (مراد، قول به ارش و حکومت در مورد قطع نخاع است) با اشکال روبه روست، لکن در فرض بقاء انسان بعد از قطع نخاع، ظاهراً حکومت ثابت است که آن مرجع در مواردی است که شرعاً برای آن مقداری مشخص نشده است» (روحانی، ۱۴۱۲ق، ۲۸۵/۲۶) اما این مورد، محل بحث ما نیست.

جستارهای  
فقهی و اصولی  
سال هفتم، شماره پیاپی ۲۳،  
تابستان ۱۴۰۰  
۲۰۶

۱. ظاهر از دو روایت هشام بن سالم و عبدالله بن سنان، ازاله عضو مستقل از بدن است و به عبارت دیگر قاعده مذکور شامل اعضای اصلی بدن انسان بوده و منصرف از اعضای تبعی است و چنان که ملاحظه شد نخاع، به تنهایی از اعضای انسان محسوب نمی‌شود و تابع عضو دیگری به نام ستون فقرات است. در نتیجه از آن‌جا که نخاع نفساً و ذاتاً یک عضو مستقل محسوب نمی‌شود، استناد به این قاعده در مورد نخاع حقیقتاً مشکل است.

۲. قاعده مذکور فقط شامل قطع و ازاله عضو از محلش شده است و به عبارت دیگر شامل اعضای قطع‌شدنی و بریدنی است. بنابراین قطع عضو در حالی که خود عضو سر جایش باقی است، داخل در اطلاقات و عمومات مذکور نمی‌شود یعنی قاعده به اعضای ظاهری انصراف دارد، زیرا قاعده بر قطع و فصل عضو انساب داشته است و قطع و فصل در اعضای داخلی مانند نخاع ممکن نیست. در نتیجه قاعده دیه اعضای یکی و دوتایی منصرف از اعضایی مانند نخاع است که امکان قطع و فصل شدن را ندارند.

عدم شمولیت  
قاعده دیه اعضای  
یکی و دوتایی  
نسبت به اعضای  
غیر اصلی (تبعی)  
۲۰۷

بنابراین با استناد به این دو اشکال، نخاع را خارج از عموم قاعده می‌دانند و با لحاظ این نکته که روایت خاصی هم در دیه نخاع نداریم و اجماع نیز بر نظر مشهور (ثبوت دیه کامل در نخاع) وجود ندارد،<sup>۱</sup> معتقدند اظهار این است که در مورد نخاع با فرض بقاء حیات، باید به ارش یا حکومت مراجعه کرد.

سید عبدالأعلی سبزواری و میرزا جواد تبریزی در مقام دفاع از نظریه شمولیت قاعده نسبت به نخاع، سعی در پاسخ‌گویی به دو اشکال فوق داشته‌اند. به عنوان مثال تبریزی به اشکال اول چنین جواب داده است: سؤال می‌شود که چگونه ممکن است که در نوک نرم بینی و حشفه آلت تناسلی مرد، یک دیه کامل ثابت شود، در حالی که اولاً این دو جزئی از عضو دیگر هستند و

---

۱. در تأیید عدم تحقق اجماع می‌توان گفت اولاً، این اجماع مدرکی است و ثانیاً یکی از شروط اجماع قدمایی بودن آن است، در حالی که از قدما تنها شیخ طوسی، ابن‌ادریس، کبدری و محقق حلی قائل به ثبوت دیه کامل هستند و کسانی همچون ابن‌جنید، ابن‌ابی‌عقیل، علی‌بن‌بابویه، شیخ صدوق، شیخ مفید، سید مرتضی، ابوالصلاح حلبی، ابن‌زهرة، سلار، ابن‌براج و دیگران اصلاً متعرض این بحث نشده‌اند. در نتیجه میل قدما به این قول احراز نمی‌شود. بنابراین نهایتاً می‌توان در این مورد، همچنانی که برخی فقها اشاره نموده‌اند، ادعای نفی خلاف نمود. (صاحب‌جواهر، ۱۴۰۴ق، ۲۶۳/۴۳؛ تبریزی، ۱۴۲۸ق، ۱۹۱؛ فاضل‌لنکرانی، ۱۴۱۸ق، ۱۸۶؛ روحانی، ۱۴۱۲ق، ۲۶/۲۸۵) ولی عبدالأعلی سبزواری معتقد است در این مورد اجماع نیز وجود دارد (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ۲۹/۲۲۱).

جزء عضو، تابع آن عضو اصلی است. ثانیاً حیات انسان نیز به این دو بستگی ندارد و الله العالم (تبریزی، ۱۴۲۸، ۱۹۲).

این دو فقیه در رد اشکال دوم نیز بیان کرده‌اند که نیاز نیست حتماً قطع عضو نمود خارجی داشته باشد، بلکه قطع هر عضو به حسب آن عضو است. در نتیجه ایشان این ادعا را که قاعده فقط شامل اعضای ظاهری است و از اعضای باطنی انصراف دارد را رد کرده‌اند و معتقدند علتی برای انصراف مثل این عموم که از هر جهت در مقام بیان است نمی‌باشد. به عبارت دیگر بریدن هر چیزی بستگی به خود آن چیز دارد. بنابراین بر قطع نخاع به نحوی صدق می‌کند که نخاع از بین رفته و اتلاف شده ولی هم‌چنان سر جایش باقی باشد. از این رو این دو فقیه بر این باورند که بعید نیست<sup>۱</sup> تمسک به اطلاق و عموم قاعده صحیح باشد، البته در جایی که قطع نخاع طوری باشد که انفصال کل نخاع محقق شده باشد، ولو نخاع هم‌چنان داخل استخوان گردد باشد، زیرا حیات انسان منوط به عدم قطع آن به نحو انفصال و جدا شدن است، هرچند که داخل در گردن باشد. بنابراین این دو فقیه مراد از قطع نخاع را علاوه بر بریدن آن، شامل ازاله و اتلاف آن نیز می‌دانند (تبریزی، ۱۴۲۸، ۱۹۲؛ سبزواری، ۱۴۱۳، ۲۹/۲۲۱).

جستارهای  
فقهی و اصولی  
سال هفتم، شماره پیاپی ۲۳،  
تابستان ۱۴۰۰  
۲۰۸

نگارندگان اگرچه جواب به اشکال دوم را قبول دارند ولی معتقدند که قاعده هم شامل اعضای داخلی و هم شامل اعضای ظاهری است (حاجی ده‌آبادی، ۱۳۸۴، ۹۵-۹۹؛ حاجی ده‌آبادی، ۱۳۹۱، ۴۲۳، ۴۲۴؛ حاجی ده‌آبادی، ۱۳۸۸، ۱۳-۱۵؛ منتظری، ۱۳۹۶، ۱۰۰-۱۰۷). به عبارت دیگر موضوع قاعده، از بین بردن و اتلاف عضو است نه صرف قطع کردن آن،<sup>۲</sup> ولی در عین حال اشکال اول

۱. شبیری زنجانی می‌گوید: «لایبعد در کلمات علما معمولاً دال بر فتوا است» (شبیری، ۱۹ شهریور ۱۳۹۵).  
۲. زیرا علاوه بر آنچه گفته شد، اولاً ذکر عباراتی مانند «مِثْلُ الْبَدَنِ وَالْعَيْنَيْنِ» یا «فُقِئَتْ» در مورد چشم یا «فُطِعَتْ» در مورد دست، در روایت عبدالله بن سنان، دلیل بر انصراف قاعده از اعضای قطع ناشدنی نیست، زیرا ممکن است عبارت اول از زبان مثال و عبارات دوم و سوم از زبان غلبه ذکر شده باشند؛ ثانیاً بر فرض که روایات قاعده ظهور در قطع عضو داشته باشند، قطع و بریدن هر چیزی به حسب آن چیز است. مثلاً در نخاع، تغییر دادن آن از جایش به گونه‌ای که انسان در شدت و ضرر واقع شود، نزد اهل خبره قطع کردن است، زیرا ازاله مجاری طبیعی در حیات انسان، قطع کردن یا به منزله آن است (سبزواری، ۱۴۱۳، ۲۹/۲۲۱؛ تبریزی، ۱۴۲۸، ۱۹۲)؛ ثالثاً در روایت عبدالله بن سنان در جمله ماقبل آن سه عبارت، حضرت فرمود: «هرچه در انسان دوتایی است در یکی از آن دو نصف دیده می‌باشد» که عبارت ظهور در این دارد که عضو از بین برود، و این اتلاف می‌تواند به هر طریقی باشد. هم‌چنین در مورد بیضتین عبارت «ذهاب» به کار رفته است که مراد از این عبارت نیز ظاهراً خصوص بریدن نیست. در روایت هشام نیز همان‌طور که واضح است در این روایت از سه عبارت فوق‌الذکر خبری نیست، در نتیجه این روایت نیز شامل غیر قطع کردن و غیر بریدن و به عبارت دیگر مطلق از بین بردن می‌شود (جهت توضیح بیشتر ر. ک: حاجی ده‌آبادی،

هم‌چنان به قوت خود باقی است، بنابراین قاعده دیه اعضای یکی و دوتایی انصراف در اعضای اصلی داشته و اعضای تبعی را شامل نمی‌شود و همین امر باعث می‌شود که نخاع را به‌عنوان یک عضو تبعی از عموم قاعده دیه اعضای یکی و دوتایی خارج کنیم. اگرچه که تبریزی به اشکال اول پاسخ داده‌است، ولی پاسخ ایشان قیاس مع‌الفارق است، زیرا در مورد حشفه و نوک نرم بینی، نص خاص (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۳۱۱/۷، ۳۱۲؛ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ۲۸۴/۲۹، ۲۸۵) دال بر دیه کاملشان وجود دارد. ازاین‌رو، قاعده منصرف از اعضای تبعی است و نخاع نیز مصداقی از این نوع اعضا محسوب می‌شود، در نتیجه قاعده شامل آن نمی‌شود و چون دلیل خاصی هم در خصوص دیه نخاع وارد نشده‌است، به عموماًت که همان ارش و حکومت است رجوع می‌کنیم. در نهایت باید بیان کرد که اگرچه اجتهاد در مقابل نص جایز نیست، ولی با توجه به این‌که در مسئله مذکور نص وجود ندارد می‌توان به علوم عرفی هم رجوع کرد که پزشکان نیز نظر مختار را تأیید کرده‌اند و بیان می‌کنند که قطع با توجه به این‌که در کدام قسمت از قسمت‌های سی‌ویک‌گانه از طول نخاع اتفاق بیفتد دارای آثار و نتایج متفاوتی است و هر قدر که قطع در قسمت بالاتری اتفاق بیفتد دارای عوارض و صدمات بیشتری است. در نتیجه حق آن است که قائل به ارش شویم تا این تفاوت‌ها در نظر گرفته شود و طبق آن دیه (ارش) تعیین گردد (سمساری، ۱۳۹۲، ۵ - ۲۸).

#### ۲-۲-۴. حلمة ثدی المرأة (نوک پستان زن)<sup>۱</sup>

تعریفی که در پزشکی از حلمه ارائه می‌دهند برجستگی دکمه‌مانند است که در مرکز آرنول قرار دارد و دارای چند منافذ ریز است که شیر از آن جریان می‌یابد و درحقیقت منفذ خروج شیر است (شیرازی، نظم‌آرا، کاظمی‌ها، رهروان، ۱۳۹۵، ۳۲۵؛ Rizzo.C Donald, 2015, 470). در فقه نیز از آن به بافت دکمه‌مانند که در سرپستان قرار دارد و بچه آن را در دهان می‌گیرد تعبیر شده‌است (ابن ادریس، ۱۴۱۰ق، ۳/۳۹۴؛ حلی، ۱۴۲۰ق، ۵/۵۹۷؛ فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ۳۸۴/۱۱).

در خصوص دیه نوک پستان زنان در کتب فقهی به طور کلی پنج قول

۱۳۹۱، ۴۱۷ تا ۴۲۰؛ منتظری، ۱۳۹۶ الف، ۶۲ تا ۸۹؛ منتظری، ۱۳۹۶ ب، ۱۶۶ تا ۱۶۹).

وجود دارد:

**الف.** قول به دیه کامله (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ۱۴۸/۷؛ ابن حمزه، ۱۴۰۸ق، ۴۴۲، ۴۵۰؛ حلی، ۱۴۱۰ق، ۲۴۱/۲؛ حلی، ۱۴۲۰ق، ۵۹۷/۵؛ ابن ادریس، ۱۴۱۰ق، ۳۹۴/۳؛ شهید اول، ۱۴۱۰ق، ۲۸۱؛ فیض کاشانی، بی تا، ۱۵۱/۲؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق، ۱۴۶/۲۴؛ مجلسی، ۱۴۰۶ق، ۶۶۸/۱۶).

**ب.** قول به ارش و حکومت (ابن فهد حلی، ۱۴۱۰ق، ۳۴۰، ۳۴۱؛ فخر المحققین، ۱۳۸۷ق، ۶۹۹/۴؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۴۳۲/۱۵؛ صاحب جواهر، ۱۴۰۴ق، ۲۶۴/۴۳؛ طباطبایی کربلایی، ۱۴۱۸ق، ۴۷۶/۱۶؛ ترحینی عاملی، ۱۴۲۷ق، ۶۳۸/۹؛ خمینی، بی تا، ۵۸۲/۲؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۱۸ق، ۱۸۸؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ۲۲۴/۲۹؛ روحانی، ۱۴۱۲ق، ۲۸۶/۲۶). بهجتینیز میان قول اول و دوم تردید کرده است (بهجت، ۱۴۲۶ق، ۵۴۱/۵).

**ج.** قول به سنجیدن نسبت مساحت حلما به ثدی (پستان)، که مدنی کاشانی (مدنی کاشانی، ۱۴۰۸ق، ۲۳۷) مستقلاً و برخی فقها نیز درکنار قول دوم این قول را بیان کرده اند (خمینی، بی تا، ۵۸۲/۲؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۱۸ق، ۱۸۸) و دسته دوم فقها این قول را خالی از رجحان ندانسته اند.

**د.** قول به یک هشتم دیه کامل در هر کدام از حمله ها و برای دوتای آن ربع دیه کامل (خویی، ۱۴۲۲ق، ۳۸۵/۴۲، ۳۸۶؛ وحید خراسانی، ۱۴۲۸ق، ۵۶۸/۳؛ روحانی، بی تا، ۴۰۴/۳؛ فیاض، بی تا، ۴۱۴/۳، ۴۱۵؛ فیاض، ۱۴۲۶ق، ۷۲۷، ۷۲۸؛ طباطبایی الحکیم، ۱۴۱۵ق، ۳۰۲/۳). شیخ انصاری نیز میان این قول و قول به ارش قائل به تردید شده است (شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق، ۳۲۰).

**هـ.** قول پنجم نیز تفصیل بین قول اول و دوم است که در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه و مذهب اهل البیت : آمده است که اگر از بین رفتن نوک پستان باعث ابطال یا افساد لبن شود، دیه کامله دارد و در غیر این صورت، دارای حکومت و ارش است (جزیری و غروی، ۱۴۱۹ق، ۵۰۶/۵).

قائلین قول اول به عموم قاعده دیه اعضای یکی و دوتایی استناد کرده اند و معتقدند چون نوک پستانها دوتا هستند، پس طبق قاعده برای هر یک نصف دیه و در هردو تمام دیه ثابت می شود (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ۱۴۸/۷؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۷ق، ۲۵۷/۵).

جستارهای  
فقهی و اصولی  
سال هفتم، شماره پیاپی ۲۳،  
تابستان ۱۴۰۰  
۲۱۰



برخی فقها یکی از اشکالاتی که به این قول وارد نموده‌اند، این است که دیه کامل به دو پستان تعلق گرفته‌است و نوک پستان جزئی از پستان است و عضو مستقلی محسوب نمی‌شود تا با استناد به حدیث عام بتوان گفت که دیه مجموع آن‌ها دیه نفس است (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ۲۵۱/۴، ۲۵۲؛ گرجی، ۱۳۹۰، ۱۸۵؛ ابن فهد حلی، ۱۴۰۷ق، ۳۴۱/۵؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ۲۳۴/۱۰؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۴۳۲/۱۵؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ۲۲۴/۲۹؛ روحانی، ۱۴۱۲ق، ۲۸۶/۲۶؛ خوبی، ۱۴۲۲ق، ۳۸۶/۴۲؛ صاحب جواهر، ۱۴۰۴ق، ۲۶۴/۴۳؛ تبریزی، ۱۴۲۸ق، ۱۹۴).  
 به عبارت دیگر قاعده دیه اعضای یکی و دوتایی منصرف از حمله است. زیرا حمله، عضو تبعی و جزئی از پستان بوده و قاعده مذکور نیز منصرف از اعضای تبعی است.

برخی فقها با ترتیب قیاس استثنایی بر عدم وجوب دیه کامل زن در صورت قطع نوک پستان‌ها می‌گویند، اگر برای قطع پستان‌ها دیه کامل باشد، قطع نوک دو پستان دیه کامل را ندارد (مقدمه اول)، ولی اجماعاً قطع پستان‌ها دیه کامل دارد (مقدمه دوم)، پس قطع نوک آن‌ها دیه کامل ندارد (نتیجه). زیرا نوک پستان جزئی از پستان است و جزء و کل از لحاظ حکم با هم فرق دارند، وگرنه بین جزء و کل مساوات لازم می‌آید، در نتیجه دیه کل باید بر اجزایش تقسیم شود. به عبارت دیگر اگر قائل به ثبوت دیه کامل برای نوک پستان شویم، در واقع نوک پستان را با خود پستان برابر دانسته‌ایم (واللازم باطل)، برابر دانستن جزء با کل محال است (فالملزوم مثله) (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۴۳۲/۱۵؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۴ق، ۵۰۳/۴؛ تبریزی، ۱۴۲۸ق، ۱۹۴؛ گرجی، ۱۳۹۰، ۱۸۵).

در مقابل به اشکال فوق این گونه جواب داده شده‌است که ما نظایر این امر را در دیگر اعضا مانند دست، پا، آلت تناسلی و بینی داریم. به عنوان مثال در دست، اگر خود دست از میچ قطع شود، نصف دیه دارد و اگر پنج انگشت نیز قطع شوند، باز نصف دیه دارد، بنابراین انگشتان که جزئی از دست هستند از نظر دیه برابر با کل (یعنی دست) شده‌اند.

به این جواب نیز دو پاسخ داده شده‌است. اولاً این قیاس مع الفارق است، زیرا در مورد دست و انگشتان و یا سایر اعضای این چنینی نص خاص داریم که طبق آن عمل می‌کنیم. بنابراین نباید گفت، همان گونه که اگر کسی دست را از میچ یا آرنج یا کتف قطع کند، در هر صورت، دیه کامل دست را باید پردازد. در این جا نیز فرق نمی‌کند که نوک پستان قطع شود یا

عدم شمولیت  
 قاعده دیه اعضای  
 یکی و دوتایی  
 نسبت به اعضای  
 غیراصلی (تبعی)

تمام پستان، زیرا حرمت قیاس و بطلان آن واضح است، چراکه در حلمتین نصّ خاصی دالّ بر ثبوت مقادیر فوق نداریم، بلکه نصّ خاص بر خلاف مقادیر فوق وجود دارد (فاضل مقداد، ۱۴۰۴ق؛ ۵۰۳/۴؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۴۳۲/۱۵؛ تبریزی، ۱۴۲۸ق، ۱۹۴؛ گرجی، ۱۳۹۰، ۱۸۵). ثانیاً به انگلستان نیز عرفاً دست اطلاق می‌شود در حالی که به حلمه، ثدی اطلاق نمی‌شود (تبریزی، ۱۴۲۸ق، ۱۹۴).

به نظر می‌رسد که از میان اقوال مطرح شده قول چهارم اقوی می‌باشد، ولی با توجه به این که ما در مقام بیان ترجیح یکی از اقوال بر دیگری نیستیم، می‌گوییم چنانچه در دیهٔ حلمه، روایت<sup>۱</sup> را مبنی بر قول چهارم معتبر بدانیم، بر طبق آن عمل می‌کنیم، چراکه با وجود دلیل خاص نوبت به سایر اقوال نمی‌رسد. کما این که برخی از فقها بدان تصریح کرده‌اند (تبریزی، ۱۴۲۸ق، ۱۹۴). اگر نصّ خاص را معتبر ندانیم، با توجه به این که قاعدهٔ دیهٔ اعضای یکی و دوتایی به دلیل تبعی بودن حلمه، شامل آن نمی‌شود و قول سوم و پنجم نیز دلیل قانع کننده‌ای ندارند،<sup>۲</sup> در نتیجه باید به قاعدهٔ ارش و حکومت رجوع کرد.

جستارهای  
فقهی و اصولی  
سال هفتم، شماره پیاپی ۲۳،  
تابستان ۱۴۰۰  
۲۱۲

### ۳-۲-۴. منخرین (دو سوراخ بینی)<sup>۳</sup>

در پزشکی از منخرین به عنوان عضو مستقل و جدا صحبت نشده است، بلکه به تبع بیان آناتومی بینی مورد بحث قرار گرفته است. بنابراین لازم است به طور خلاصه به آناتومی بینی اشاره کنیم. بینی از دو قسمت داخلی و خارجی تشکیل شده است که قسمت داخلی آن درون جمجمه قرار دارد و قسمت خارجی از بدنهٔ غضروفی - استخوانی پوشانده شده با پوست، تشکیل شده است. برآمدگی بینی توسط استخوان‌های بینی شکل گرفته است که بینی را در جایگاه خود ثابت نگه می‌دارند. در زیر سطح بینی خارجی دو سوراخ بیضی شکل وجود دارد که نوستریل (منخر) نامیده می‌شوند و توسط تیغهٔ بینی از هم جدا می‌شوند. هم‌چنین این تیغه حفرهٔ داخلی را نیز

۱. مستند قول چهارم قسمتی از روایت مفصل ظریف بن ناصح است، «وَ فِي حَلْمَةِ ثَدْيِ الرَّجُلِ ثَمْنُ الدِّيَةِ مِائَةٌ وَ خَمْسَةٌ وَ عِشْرُونَ دِينَاراً» (کلینی، ۱۴۰۷، ۳۳۸/۷؛ حر عاملی، ۱۴۰۹، ۳۰۵/۲۹) البته این فقره با اندک زیادت، در سایر مصادر روایی نیز آمده است (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ۳۰۷/۱۰؛ ابن بابویه، ۱۴۱۳، ۹۱/۴؛ حر عاملی، ۱۴۰۹، ۳۱۱/۲۹؛ نوری، ۱۴۰۸، ۳۶۱/۱۸).

۲. برای ملاحظه ادلهٔ قول سوم و پنجم و اشکالات آن‌ها رج: فاضل لنگرانی، ۱۴۱۸ق، ۱۸۹؛ منتظری، ۱۳۹۶ الف، فصل پنجم.

به دو قسمت چپ و راست تقسیم می‌کند و تیغه بینی در جلو، از غضروف و در عقب، از صفحه عمودی استخوان تشکیل شده است (شیرازی و همکاران، ۱۳۹۵، ۲۶۷، ۲۶۸، Rizzo. C Donald, 2015, 410).

با توجه به آنچه که بیان شد، مراد از آنف در کتب فقهی، همان قسمت خارجی و ظاهری بینی است (ابن حمزه، ۱۴۰۸ق، ۴۴۷) و منخرین نیز از نظر عرفی اگر عضو دانسته شوند (اگرچه که عرف غالباً منخرین را عضو نمی‌داند) عضو تبعی بوده و جزء و تابعی از بینی است.

در رابطه با دیه منخرین سه قول وجود دارد.

**الف.** قول مشهور یا اشهر، قول به ثلث دیه در هر کدام از منخرین است (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ۲۴۶/۴؛ حلی، ۱۴۱۳ق ب، ۴۵۰/۹؛ حلی، ۱۴۱۳ق الف، ۶۷۲/۳؛ فخرالمحققین، ۱۳۸۷ق، ۶۸۹/۴؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ۲۰۸/۱۰، ۲۰۹؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۴۱۰/۱۵؛ آبی، ۱۴۱۷ق، ۶۵۴/۲؛ فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ۳۳۷/۱۱؛ فیض کاشانی، بی تا، ۱۴۸/۲؛ ترحینی عاملی، ۱۴۲۷ق، ۶۲۰/۹؛ خوبی، ۱۴۲۲ق، ۳۵۰/۴۲؛ خوبی، ۱۳۹۱ق، ۲۷۱/۲؛ روحانی، ۱۴۱۲ق، ۲۵۱/۲۶؛ مدنی کاشانی، ۱۴۰۸ق، ۱۸۶، ۱۸۷).

عدم شمولیت  
قاعده دیه اعضای  
یکی و دوتایی  
نسبت به اعضای  
غیراصلی (تبعی)

۲۱۳

**ب.** قول به ربع دیه در هریک از منخرین (ابن زهره، ۱۴۱۷ق، ۴۱۷؛ کیدری، ۱۴۱۴ق، ۵۰۴؛ ابوالصلاح حلبی، ۱۴۰۳ق، ۳۹۷؛ قمی، ۱۴۲۱ق، ۵۶۹).

**ج.** قول به نصف دیه در هریک از منخرین (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ۱۳۱/۷؛ ابن حمزه، ۱۴۰۸ق، ۴۴۷؛ ابن ادریس، ۱۴۱۰ق، ۴۱۱/۳؛ محقق حلی، ۱۴۱۸ق، ۳۰۷/۲، ۳۰۸؛ حلی، ۱۴۱۰ق، ۲۳۷/۲؛ حلی، ۱۴۱۱ق، ۲۰۱؛ حلی، بی تا، ۲۶۹/۲؛ فخرالمحققین، ۱۳۸۷ق، ۶۸۹/۴؛ شهید اول، ۱۴۱۴ق، ۵۲۹/۴؛ مغنیه، ۱۴۲۱ق، ۳۵۰/۶؛ آل کاشف الغطاء، ۱۳۶۶ق، ۱۴/۶؛ کاشف الغطاء، ۱۴۲۳ق، ۸۹/۳).

یکی از دلایل قول سوم، تمسک به قاعده دیه اعضای یکی و دوتایی است. گفته‌اند به این دلیل که سوراخ‌های بینی دوتا است، ازین بردن هریک از سوراخ‌های بینی موجب نصف دیه کامل و در هردوی آنها یک دیه کامل ثابت می‌شود (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۴۰۹/۱۵؛ ترحینی عاملی، ۱۴۲۷ق، ۶۲۰/۹؛ گرجی، ۱۳۹۰، ۱۵۷؛ مغنیه، ۱۴۲۱ق، ۳۵۰/۶؛ فیض کاشانی، بی تا، ۱۴۸/۲؛ فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ۳۳۷/۱۱).

**نقد دلیل قول سوم:** اولاً، منخرین از لحاظ عرفی عضو محسوب نمی‌شود، و حال آن‌که قاعده مذکور مخصوص اعضا است، در نتیجه

تمسک به قاعده صحیح نیست. ثانیاً، حتی اگر منخرین را به عنوان عضو بپذیریم، قطعاً عضو تبعی بوده و تابعی از بینی است، زیرا مجموع بینی یک عضو محسوب می‌شود. بنابراین نمی‌توان گفت چون دو سوراخ بینی وجود دارد، آن را دو عضو محسوب و در نتیجه برای هر یک از سوراخ‌های بینی نصف دیه در نظر گرفت. پس قاعده موصوف، منصرف از اعضای تبعی است و در اعضای اصلی ظهور دارد. بر این اساس، قطع منخرین بدون قطع حاجز، موجب تمام شدن دیه نمی‌شود، به عبارت دیگر استحقاق دیه کامل منوط به قطع تمام بینی یا مارن (نرمی بینی) است. در نتیجه تمسک به قاعده صحیح نبوده و این قول را نمی‌توان پذیرفت (خویی، ۱۴۲۲ق، ۳۴۹/۴۲؛ خویی، ۱۳۹۱، ۲۷۱/۲؛ روحانی، ۱۴۱۲ق، ۲۵۱/۲۶ و ۲۵۲؛ مدنی کاشانی، ۱۴۰۸ق، ۱۸۷).

ثالثاً، پذیرفتن این قول وقتی ممکن است که بگوییم حاجز (پرده و تیغه بین دو سوراخ بینی) از اجزای بینی نیست و الا اگر تیغه بینی را یکی از اجزا بدانیم بایستی دیه کامل را بر این سه جزء یعنی دو سوراخ و تیغه تقسیط کرد و گفت که از بین بردن هر یک از سوراخ‌ها موجب ثلث دیه کامل است (حلی، ۱۴۱۳ق الف، ۶۷۲/۳؛ حلی، ۱۴۱۳ق ب، ۴۴۹/۹؛ شهید اول، ۱۴۱۴ق، ۵۲۸/۴؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ۲۰۸/۱۰؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۴۱۰/۱۵؛ فیض کاشانی، بی تا، ۱۴۸/۲؛ فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ۳۳۷/۱۱؛ مدنی کاشانی، ۱۴۰۸ق، ۱۸۶ و ۱۸۷؛ گرجی، ۱۳۹۰ق، ۱۵۷؛ مدنی کاشانی، ۱۴۰۸ق، ۱۸۷).

در نتیجه هم چنان که برخی فقها گفته‌اند (خویی، ۱۴۲۲ق، ۳۴۹/۴۲، ۳۵۰؛ خویی، ۱۳۹۱، ۲۷۰/۲، ۲۷۱؛ روحانی، ۱۴۱۲ق، ۲۵۲/۲۶؛ مدنی کاشانی، ۱۴۰۸ق، ۱۸۶) با توجه به روایات خاصه<sup>۱</sup> نوبت به اقوال دیگر نمی‌رسد (ترجیحی عاملی، ۱۴۲۷ق، ۶۲۰/۹) و قول صحیح، همان قول مشهور است<sup>۲</sup> و قانون‌گذار نیز در ماده ۵۹۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ از نظر مشهور تبعیت کرده است.

### ۴-۲-۴. ترقوه<sup>۳</sup>

استخوان ترقوه یکی از استخوان‌های دراز شکل دستگاه اسکلتی

۱. روایت اول: «... عَنْ عَلِيٍّ وَعَنْ أَنَسٍ قُتِيَ فِي شَحْمَةِ الْأُذُنِ بِثَلَاثِ دِيَةِ الْأُذُنِ وَ فِي الْإِصْبَعِ الرَّائِدَةِ ثَلَاثُ دِيَةِ الْإِصْبَعِ وَ فِي كُلِّ جَانِبٍ مِنَ الْأَنْفِ ثَلَاثُ دِيَةِ الْأَنْفِ» (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ۳۵۱/۲۹)؛  
 روایت دوم: «... وَ فِي خِشَاشِ الْأَنْفِ كُلِّ وَاحِدٍ ثَلَاثُ الدِّيَةِ» (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ۳۵۱/۲۹)  
 ۲. برای بررسی ادله قول دوم و سوم و اشکالات آن‌ها رج: گرجی، ۱۳۹۰ق، ۱۵۶؛ حاجی ده‌آبادی، ۱۳۸۴، ۸۷-۹۲؛ حاجی ده‌آبادی، ۱۳۹۱، ۴۲۱ - ۴۲۳؛ حاجی ده‌آبادی، ۱۳۸۸، ۱۰-۱۳؛ منتظری، ۱۳۹۶ الف، ۸۹-۱۰۰ و فصل پنجم.

است (شیرازی و همکاران، ۱۳۹۵، ۳۸؛ ۱۴۵، ۲۰۱۵، Donald C. Rizzo) که همراه با استخوان‌های کتف، کمر بند شانه‌ای را تشکیل می‌دهند (شیرازی و همکاران، ۱۳۹۵، ۸۰؛ ۱۶۰، ۲۰۱۵، Donald C. Rizzo). همچنین در طبقه‌بندی موضعی استخوان‌ها نیز که استخوان‌ها را به اسکلت محوری و اسکلت ضمیمه‌ای تقسیم می‌کنند، استخوان ترقوه را ذیل اسکلت ضمیمه‌ای بررسی می‌کنند (شیرازی و همکاران، ۱۳۹۵، ۴۳؛ ۱۵۹، ۲۰۱۵، Donald C. Rizzo). در فقه نیز آن را استخوانی که میان گودی گلو و عاتق قرار دارد (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ۲۴۶/۱۰؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۴۴۲/۱۵؛ سبزواری، ۱۴۱۳، ۲۴۴/۲۹) و استخوان‌های دو طرف فرورفتگی گردن (بهبخت، ۱۴۲۶، ۵۴۶/۵) بیان کرده‌اند.

در قول به دیه این عضو نیز با دقت در کلام فقها در می‌یابیم که دیه شکستن ترقوه در چهار فرض بحث شده‌است:

۱. ترقوه بشکند و بدون هیچ عیبی ترمیم شود؛
۲. ترقوه بشکند و معیوب ترمیم شود؛
۳. ترقوه بشکند و ترمیم نشود؛
۴. ترقوه قطع شود و از بین برود.

در مورد فرض اول با توجه به نص خاص،<sup>۱</sup> بسیاری از متقدمین و متأخرین به چهل دینار حکم کرده‌اند (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ۲۶۲/۵؛ صیمری، ۱۴۲۰، ۴۵۹/۴، ۴۶۰؛ ابن حمزه، ۱۴۰۸، ۴۴۹؛ محقق حلی، ۱۴۰۸، ۲۵۴/۴؛ محقق حلی، ۱۴۱۸، ۳۱۰/۲؛ یحیی بن سعید، ۱۴۰۵، ۶۱۵؛ حلی، ۱۴۱۰، ۲۴۱/۲؛ حلی، ۱۴۱۱، ۲۰۳؛ حلی، ۱۴۲۰، ۵۹۹/۵؛ حلی، ۱۴۲۱، ۳۶۶؛ ابن فهد حلی، ۱۴۱۰، ۴۵۷؛ ابن فهد حلی، ۱۴۰۷، ۳۵۲/۵؛ شهید ثانی، ۱۴۱۴، ۵۴۴/۴؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۴۴۲/۱۵؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰، ۲۴۷/۱۰، ۲۴۸؛ فاضل هندی، ۱۴۱۶، ۳۸۶/۱۱، ۳۸۷؛ طباطبایی کربلایی، ۱۴۱۸، ۴۹۴/۱۶؛ صاحب جواهر، ۱۴۰۴، ۲۸۷/۴۳؛ ترجینی عاملی، ۱۴۲۷، ۶۴۶/۹؛ خمینی، بی تا، ۵۸۶/۲؛ خوئی، ۱۴۲۲، ۴۰۴/۴۲؛ سبزواری، ۱۴۱۳، ۲۴۴/۲۹؛ تبریزی، ۱۴۲۸، دیات/۲۱۲؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۱۸، دیات/۲۱۱؛ روحانی، ۱۴۱۲، ۲۹۷/۲۶؛ فیاض، بی تا، ۴۱۸/۳). چنان‌که در برخی کتب ادعای شهرت شده‌است (صیمری، ۱۴۲۰، ۴۵۹/۴، ۴۶۰؛ خوبی، ۱۴۲۲، ۴۰۴/۴۲؛ روحانی، ۱۴۱۲، ۲۹۷/۲۶) و برخی نیز ادعای اجماع کرده‌اند (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ۲۶۲/۵؛ طباطبایی کربلایی، ۱۴۱۸، ۴۹۴/۱۶) و تنها برخی از فقها به سند روایت اشکال وارد کرده‌اند، ولی به جهت شهرت به همان

۱. فقره ای از روایت ظریف مراد است، «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ بِأَسَانِيدِهِ إِلَى كِتَابِ ظَرِيفٍ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ 7 قَالَ، وَ فِي التَّرْقُوتِ إِذَا انْكَسَرَتْ فَجَبِرَتْ عَلَى غَيْرِ عَثْمٍ وَ لَا عَيْبٍ أَوْ بَعُونَ دِينَارًا» (کلینی، ۱۴۰۷، ۳۳۴/۷، حرعاملی، ۱۴۰۹، ۲۹۹/۲۹).

چهل دینار حکم کرده‌اند (شهید ثانی، ۱۴۱۴ق، ۵۴۴/۴؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۴۴۲/۱۵؛ طباطبایی کربلایی، ۱۴۱۸ق، ۴۹۴/۱۶). مختار قانون‌گذار در صدر ماده ۶۵۶ قانون مجازات اسلامی نیز همین است.

در مورد فرض دوم به‌طور کلی دو قول داریم:

**الف.** قول به دیه کامل در دو ترقوه و نصف دیه در هر کدام از آن‌ها که مختار قانون‌گذار در ماده ۶۵۵ و ذیل ماده ۶۵۶ قانون مجازات اسلامی همین قول است (ابن‌فهد حلی، ۱۴۱۰ق، ۴۵۷؛ فاضل‌هندی، ۱۴۱۶ق، ۳۸۶/۱۱، ۳۸۷؛ خمینی، بی‌تا، ۵۸۶/۲؛ فاضل‌لنکرانی، ۱۴۱۸ق، دیات/۲۱۲؛ سبحانی، ۸ آبان ۱۳۹۱).

**ب.** قول به ارش و حکومت (ترجیحی عاملی، ۱۴۲۷ق، ۶۴۷/۹؛ طباطبایی کربلایی، ۱۴۱۸ق، ۴۹۴/۱۶؛ صاحب‌جواهر، ۱۴۰۴ق، ۲۸۸/۴۳؛ خوئی، ۱۴۲۲ق، ۴۰۵/۴۲؛ روحانی، ۱۴۱۲ق، ۲۹۸/۲۶؛ فیاض، بی‌تا، ۴۱۸/۳).

در دیه اعضا در صورت وجود خبر خاص طبق آن عمل می‌شود. روایت ظریف نیز درباره موردی است که ترقوه پس از شکستگی، بدون عیب ترمیم می‌یابد، در نتیجه مانحن‌فیه را شامل نمی‌شود. بنابراین از آن‌جا که روایت دیگری نیز در این خصوص نداریم، باید به سراغ قواعد عام دیات برویم. قائلین قول اول با این استدلال که در بدن انسان دو استخوان ترقوه وجود دارد، پس قاعده دیه اعضای یکی و دوتایی را در این موضوع جاری دانسته و بیان کرده‌اند که در شکستگی و ترمیم معیوب هر دو ترقوه دیه کامل و در هریک نصف دیه ثابت است (ابن‌فهد حلی، ۱۴۱۰ق، ۴۵۷؛ ابن‌فهد حلی، ۱۴۰۷ق، ۳۵۲/۵). اما در مقابل، اشکالاتی بر این استدلال وارد شده است. اولاً موضوع قاعده مذکور اعضای قطع‌شدنی و بریدنی است، حال آن‌که موضوع بحث، شکستن ترقوه است، بنابراین، قاعده شامل ترقوه نمی‌شود (خوئی، ۱۴۲۲ق، ۴۰۵/۴۲؛ ترجیحی عاملی، ۱۴۲۷ق، ۶۴۷/۹؛ روحانی، ۱۴۱۲ق، ۲۹۸/۲۶). ثانیاً قاعده در اعضای اصلی انصراف دارد و ترقوه نیز از اعضای تبعی است، در نتیجه قاعده شامل ترقوه و اعضای این‌چنینی نمی‌شود (تبریزی، ۱۴۲۸ق، دیات/۲۱۲؛ موسوی‌خوانساری، ۱۴۰۵ق، ۲۵۱/۶؛ صاحب‌جواهر، ۱۴۰۴ق، ۲۸۸/۴۳؛ طباطبایی کربلایی، ۱۴۱۸ق، ۴۹۴/۱۶؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ۲۴۴/۲۹). با کنار گذاشتن قاعده دیه اعضای یکی و دوتایی به اصل که همان ارش و حکومت است رجوع می‌کنیم.

به نظر نگارندگان اگرچه قاعده دیه اعضای یکی و دوتایی تنها در اعضای

جستارهای  
فقهی و اصولی  
سال هفتم، شماره پیاپی ۲۳،  
تابستان ۱۴۰۰  
۲۱۶

۱. البته برخی به دلیل اینکه احتمال انصراف وجود دارد، مصالح را احوط دانسته‌اند (سبزواری، ۱۴۱۳، ۲۴۴/۲۹).

قطع شدنی و بریدنی انصراف ندارد و برای جریان قاعده هم چنان که در بحث نخاع گذشت، صدق ائتلاف مهم است تا مشمول قاعده گردد، ولی عرفاً بر استخوانی که شکسته و معیوب ترمیم یافته، ائتلاف صدق نمی‌کند، در نتیجه نمی‌توان آن را مشمول قاعده دانست. به علاوه، چنان که در توضیحات ابتدایی در خصوص ترقوه بیان شد، ترقوه تابعی از کمر بند شانه‌ای است و از جمله استخوان‌های ضمیمه‌ای به شمار می‌آید، در نتیجه از اعضای تبعی است و قاعده نیز از اعضای غیراصلی و تبعی انصراف دارد. بنابراین از این جهت نیز نمی‌توان قاعده را مشمول ترقوه دانست، از این رو نظر صحیح، قول دوم است.

درباره فرض سوم و چهارم نیز همان اقوال و استدلالات فرض دوم وجود دارد، اما تنها نکته قابل ذکر این است که در مورد فرض سوم با توجه به این که استخوان ترقوه شکسته و ترمیم نمی‌شود، و در مورد چهارم نیز با توجه به این که استخوان ترقوه قطع و از بین رفته است، عرفاً ائتلاف محسوب می‌شود و اشکال اول رد می‌شود. بر همین مبنا نیز سبحانی میان فرض سوم و فرض دوم تفاوت قائل است (سبحانی، ۸ آبان ۱۳۹۱)، ولی چنانچه بیان شد با رد اشکال اول نیز، هم چنان اشکال دوم به قوت خود باقی است و ترقوه از اعضای تبعی محسوب می‌شود و نمی‌توان قاعده را در اعضای غیراصلی جاری دانست. پس در این دو مورد نیز قاعده ارش و حکومت جاری است و به نظر می‌رسد در فرض سوم مختار قانون‌گذار در ذیل ماده ۶۵۶ و در فرض چهارم مختار قانون‌گذار در ماده ۶۵۵ قانون مجازات اسلامی صحیح نیست.

#### ۵.۲.۴. دیگر اعضای این چینی

تاکنون چهار عضو تبعی از اعضای بدن انسان را که واحد یا زوج بودند را به تفصیل بررسی کردیم. با دقت در اعضای بدن انسان می‌توان شمار زیادی از این اعضای یکی یا دوتایی را نام برد و این موارد محصور در آنچه که بیان کردیم نیستند. برای مثال نرمه گوش، حشفه و مژه‌ها نیز از اعضای تبعی محسوب می‌شوند، زیرا نرمه گوش و حشفه از این جهت که بخشی از گوش و آلت تناسلی هستند، تابع آن‌ها می‌باشند و مانند نوک پستان‌ها هستند. مژه‌ها نیز از این جهت که در ادامه اجفان (پلک چشم) هستند موی اجفان نامیده می‌شود (ابن ادریس، ۱۴۱۰ق، ۳/۳۷۸؛ حلی، ۱۴۲۰ق، ۵/۶۰۰؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ۱۰/۲۰۱؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۱۵/۴۰۰؛ شهید ثانی، ۱۴۱۴ق، ۴/۵۲۳؛ ابن فهد حلی، ۱۴۰۷ق، ۵/۳۰۵؛ صیمری، ۱۴۲۰ق، ۴/۴۴۳؛ فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ۱۱/۳۲۷؛ طباطبایی کربلایی، ۱۴۱۸ق، ۱۶/۴۲۹؛ صاحب جواهر، بی‌تا، ۴۳/۱۷۸؛ خمینی، بی‌تا، ۲/۵۷۱؛

عدم شمولیت  
قاعده دیه اعضای  
یکی و دوتایی  
نسبت به اعضای  
غیراصلی (تبعی)

سبزواری، ۱۴۱۳ق، ۱۶۸/۲۹؛ مغنیه، ۱۴۲۱ق، ۳۴۹/۶؛ تبریزی، ۱۴۲۸ق، ۱۳۲؛ روحانی، بی تا، ۳۹۵/۳؛ روحانی، بی تا، ۲۴۱/۲۶؛ ترحینی عاملی، ۱۴۲۷ق، ۶۱۲/۹.<sup>۱</sup> مژه‌ها تابع پلک‌ها است بنابراین مژه‌ها از این جهت مانند ترقوه است. از این رو بعید است قاعده مذکور شامل مژه شود، زیرا مراد از عضو در قاعده، اعضای مستقل است و مژه‌ها مستقل نیستند (مقتدایی، ۲۷ فروردین ۱۳۹۱).<sup>۲</sup> علاوه بر این‌ها آپاندیس نیز زائده‌ای کرمی شکل و به طول حدوداً پنج سانتی متر است (شیرازی و همکاران، ۱۳۹۵، ۲۹۲) و از روده بزرگ منشعب می‌شود (Rizzo, 2015, 391.C Donald).

در نتیجه جزوی از آن است و در بدن انسان واحد است. علاوه بر آپاندیس،

۱. البته قول صحیح این است که اهداب، موی اشفار است، کما این که در کتب لغت نیز مژه چنین تعریف شده است: «ما نبت من الشعر علی اشفارا» (اسماعیل بن حماد جوهری، ۱۴۱۰ق، ۲۳۷/۱؛ فیومی، بی تا، ۶۳۵/۲؛ طریحی، ۱۴۱۶ق، ۱۸۳/۲). سبحانی در این زمینه می‌گوید: «من در این جا با حضرت امام اختلاف دارم، چون ایشان می‌فرماید، علی الأجناف، ولی من عرض می‌کنم که «شعور» روی اجفان نیست، بلکه روی شفر است. پلک‌ها را اگر نگاه کنید، مژگانی است و مژگان هم ریشه‌ای دارد از گوشت که از آن گوشت می‌روید: بقیه هم جفن است. ایشان در این جا تابع جواهر شده و فرموده است که الشعور النابتة علی الأجناف، و حال آنکه این گونه نیست، بلکه النابتة علی الشفران است». (سبحانی، ۲۰ خرداد ۱۳۹۱). علاوه بر سبحانی، ابن براج و سید جواد عاملی نیز اهداب را به «شعر» روی «شفر» معنا کرده‌اند (ابن براج، ۱۴۰۶ق، ۴۷۶/۲؛ حسینی عاملی، بی تا، ۳۸۲/۱۰). بنابراین، تعبیر قانون‌گذار در ماده ۵۸۴ نیز با اشکال روبه‌رو است. در نتیجه اشفار و اهداب و اجفان سه چیز متفاوتند. سبحانی نیز به این تفاوت اشاره کرده است و می‌گوید: «الجعفن، جمعه جفون و أجناف، غطاء العين من أعلى إلى أسفل. عرب به پلک چشم می‌گوید جفن، هر انسانی دارای چهار جفن و پلک است، چون هر چشمی دارای دو جفن و پلک است. این دوتا که به هم می‌رسد، چشم بسته می‌شود، و الشفر، جمعه أشفار، أصل منبت شعر الجفن، یعنی آن‌جا که مو می‌روید، مژگان انسان به یک ریشه‌ای بسته است؛ به ریشه مژگان و جایگاهی که مو به آن‌جا بند است. عرب می‌گویند، شفر و جمعه أشفار است. نه أجناف؛ اجفان به پلک می‌گویند. الأهداب، الهدب شعر أشفار العينین، هدب عبارت است از: مژگان. بنابراین، هر چشمی دوتا جفن و دوتا شفر دارد و دوتا هدب دارد، قهراً می‌شود هر دو چشم، چهار پلک دارد، چهار تا هم شفر دارد و چهار تا هم هدب دارد». (سبحانی، ۲۰ و ۲۱ خرداد ۱۳۹۱).

۲. می‌توان دلایل دیگری را نیز برای عدم شمولیت قاعده نسبت به مژه‌ها اقامه نمود: اولاً، مژه‌ها نه واحدند و نه اثنان، در حالی که قاعده پیرامون واحد و اثنان است (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۴۰۱/۱۵) و مژه‌ها چهار عدد هستند (تبریزی، ۱۴۲۸ق، ۱۳۲؛ روحانی، بی تا، ۲۴۲/۲۶؛ مقتدایی، ۲۷ فروردین ۱۳۹۱)؛ به علاوه اگر ملاک، تار مژه باشد، سر انسان چندین تار مژه دارد (حاجی ده‌آبادی، ۱۳۸۴، ۱۰۲، ۱۰۳)؛ ثانیاً، طبق نظر آن دسته از فقها که مراد از جنایت در این قاعده را بریدن و قطع کردن می‌دانند، قاعده شامل اعضای مثل مژه که مو است، نمی‌شود (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ۳۶۱/۱۴؛ حسینی عاملی، بی تا، ۳۸۲/۱۰؛ مدنی کاشانی، ۱۴۰۸ق، ۱۷۴). البته اشکال دوم وارد نیست، زیرا قبلاً بیان شد که موضوع قاعده، اتلاف عضو است نه خصوص قطع کردن و بریدن. اما دلیل بهتر آن است که بگوئیم ثالثاً، این قاعده درباره اعضا است و مژه‌ها مو به حساب می‌آیند (سبحانی، ۲۰ خرداد ۱۳۹۱) و از آن‌جا که معانی لغوی و اصطلاحی عضو بر مو صدق نمی‌کند، مو عضو شمرده نمی‌شود. (روحانی، بی تا، ۲۴۲/۲۶؛ مقتدایی، ۲۷ فروردین ۱۳۹۱). از مجموع آنچه گفته شد، در می‌یابیم که این قاعده شامل «مژه» نمی‌شود. (حاجی ده‌آبادی، ۱۳۸۴، ۱۰۲ و ۱۰۳).



غده‌های اشکی نیز که مایع اشکی را ترشح می‌کند و در گوشهٔ قدامی - طرفی سقف حفره اوربیت هر چشم قرار دارد (شیرازی و همکاران، ۱۳۹۵، ۳۳۲) مجموعاً دو عدد بوده و وابسته به چشم و دستگاه بینایی است. آنچه این نظر را تأیید می‌کند، استفتا و پاسخ برخی فقهای معاصر است. بنابراین اگر دلیل خاصی بر دیهٔ این نوع از اعضا وجود داشته باشد، به آن دلیل خاص رجوع می‌کنیم و بر طبق آن دیه را تعیین می‌کنیم، مانندمانند نرمه گوش که با اینکه دو تاهست اما در هرکدامش ثلث دیه می‌باشد (سیستانی: استفتای نگارندگان به شماره ۱۰۲۷۲۹۹) وحشفه که قبلاً هم در بحث نخاع به آن اشاره شد (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۳۱۱/۷، ۳۱۲؛ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ۲۸۴/۲۹، ۲۸۵؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ۲۳۵/۱۰؛ ترحینی عاملی، ۱۴۲۷ق، ۶۳۶/۹) اگر دلیل خاصی وجود نداشته باشد، در صورتی که قاعدهٔ دیهٔ اعضای یکی و دوتایی را منصرف به اعضای اصلی ندانیم و اعضای تبعی را نیز مشمول قاعده بدانیم، برفرض عضو بودن، باید در ازین بردن مژه‌ها یا آبانیدیس و یا دو غدهٔ اشکی قائل به دیهٔ کامل و در مژه‌های یک چشم و هر یک از غده‌ها قائل به نصف دیه شویم، درحالی‌که از نظر فقهی،<sup>۳</sup> مواد

عدم شمولیت  
قاعدهٔ دیهٔ اعضای  
یکی و دوتایی  
نسبت به اعضای  
غیراصلی (تبعی)

۲۱۹

۱. دربارهٔ این سؤال که آیا این قاعده شامل غدهٔ آبانیدیس نیز می‌شود، سبحانی می‌گوید: غدهٔ آبانیدیس و امثال آن عضوی مستقل نیستند. واللہ العالم (وبسایت انهار: پایگاه احکام شرعی، بی‌تا). البته صحیح آن است که بگوییم دلیل عدم شمولیت قاعدهٔ مذکور نسبت به غدد این است که این قاعده دربارهٔ اعضا است و غدد، عضو به حساب نمی‌آیند. کمالین که برخی محققان فتوای برخی فقها به عدم شمولیت قاعده نسبت به غدد و جریان ارش در غدد را (مرکز تحقیقات فقهی قوه قضائیه، ۱۳۸۱، ۲۰۹/۱؛ منتظری نجف‌آبادی، بی‌تا، ۲۷۶/۱) به این امر تعلیل کرده‌اند که غدد عضو محسوب نمی‌شوند (حاجی ده‌آبادی، ۱۳۸۴، ۱۰۴).

۲. قانون‌گذار در مادهٔ ۶۶۲ قانون مجازات اسلامی و تبصرهٔ ۲ آن، بر طبق همین نصوص خاصه حکم نموده است.

۳. دلیل صحیحی برای تعیین مقدار دیهٔ مژه‌ها وجود ندارد و دیهٔ مژه‌ها تحت قاعدهٔ مذکور قرار نمی‌گیرد (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۴۰۱/۱۵؛ فیض کاشانی، بی‌تا، ۱۴۷/۲؛ طباطبایی کربلایی، ۱۴۱۸ق، ۴۲۹/۱۶؛ صاحب جواهر، بی‌تا، ۱۷۹/۴۳)، ازاین‌رو بسیاری از فقها می‌گویند، در صورتی که مژه‌های چشم جداگانه و بدون پلک چشم‌کنده شوند، به‌دلیل قاعدهٔ «کل جنایة لا مقدر فیها شرعاً فیها الأرش» دیهٔ مقدر و معین شرعی ندارند و برای آنها ارش یا حکومت تعیین می‌شود (فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ۳۲۸/۱۱؛ حسینی عاملی، بی‌تا، ۳۸۲/۱۰؛ خویی، ۱۴۲۲ق، ۳۴۱/۴۲، ۳۴۱/۴۲، ۲۶۱، ۳۳۰؛ همان، ۱۳۹۱ق، ۲۶۵/۲، ۲۶۶). در نتیجه این عده از فقها معتقدند، اگر فقط مژه‌های چشم‌کنده شود، ارش ثابت است و اگر به همراه پلک‌کنده شوند، دیگر چیزی برایشان ثابت نیست و دیهٔ جداگانه‌ای ندارند و تابع دیهٔ پلک‌ها هستند (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰ق، ۳۷۸/۳، ۳۷۹؛ محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ۲۴۵/۴؛ علامه حلی، ۱۴۱۰ق، ۲۳۶/۲؛ علامه حلی، ۱۴۱۱ق، ۲۰۱؛ ابن‌فهد حلی، ۱۴۰۷ق، ۳۰۵/۵، ۳۰۶؛ ابن‌فهد حلی، ۱۴۱۴ق، ۵۲۴/۴؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ۲۰۱/۱۰؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۴۰۰/۱۵، ۴۰۱؛ صیمری، ۱۴۲۰ق، ۴۴۳/۴؛ محمدحسین کاشف‌الغطاء، ۱۳۶۶ق، ۱۴/۶؛ احمد کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۳ق، ۸۹/۳؛ فیض کاشانی، بی‌تا، ۱۴۷/۲؛ مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ۳۶۰/۱۴، ۳۶۱؛ صاحب جواهر، بی‌تا، ۱۷۸/۴۳، ۱۷۹؛ خمینی، بی‌تا، ۵۷۱/۲؛ خویی، ۱۴۲۲ق، ۳۴۱/۴۲؛ خویی، ۱۳۹۱ق، ۲۶۶، ۲۶۵/۲؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ۱۶۸/۲۹؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۱۸ق، ۱۱۶؛ تبریزی، ۱۴۲۸ق، ۱۳۲؛ مدنی کاشانی، ۱۴۰۸ق، ۱۷۳، ۱۷۴؛

قانونی<sup>۱</sup> و حتی رویه قضایی<sup>۲</sup> نیز در موارد این چنینی حکم به ارش می شود و تنها راه حکم به ارش کنار گذاشتن قاعده دیه اعضای یکی و دوتایی است. تنها راه کنار گذاشتن قاعده در این موارد فقط پذیرفتن این نکته است که قاعده منصرف از اعضای تبعی است و به اعضای اصلی انصراف دارد.

### ۴-۳. دلیل عدم شمولیت قاعده نسبت به اعضای غیر اصلی (تبعی)

با توجه به مطالب بیان شده، برخی از فقها به هنگام بحث از قاعده، در خصوص شمول یا عدم شمول آن نسبت به اعضای اصلی و تبعی، به طور صریح متذکر شده اند که مراد از عضو در قاعده، اعضای هستند که اصلی اند (حسینی عاملی، بی تا، ۳۷۶/۱۰؛ فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ۳۲۳/۱۱، ۳۲۴). دلیل این امر انصراف روایات قاعده در اعضای اصلی است، زیرا عضو در روایات قاعده منصرف به اعضای اصلی است.<sup>۳</sup> ادله ای نیز این مدعا را

طباطبایی حکیم، ۱۴۱۵ق، ۲۹۷/۳؛ وحید خراسانی، ۱۴۲۸ق، ۵۶۳/۳؛ روحانی، بی تا، ۳۹۵/۳؛ روحانی، بی تا، ۲۴۲/۲۶؛ فیاض کابلی، بی تا، ۴۰۸/۳؛ مقتدایی، ۲۷ فروردین ۱۳۹۱؛ سبحانی، ۲۱ خرداد ۱۳۹۱). جهت مطالعه بیشتر ر.ک: حاجی ده آبادی، ۱۳۸۴، ۱۰۱-۱۰۵؛ منتظری (رساله دکتری)، ۱۳۹۶، ۱۰۸-۱۲۶.

۱. ماده ۵۸۴ قانون مجازات اسلامی درباره مؤهها.

۲. برای نمونه، رأی وحدت رویه دیوان عالی کشور به شماره ۷۴۰ به تاریخ ۱۸ فروردین ۱۳۹۴ است (هیئت عمومی دیوان عالی کشور، ۶ خرداد ۱۳۹۴).

۳. انصراف مذکور می تواند ناشی از ظهور منصرف الیه یا ناشی از متیقن بودن منصرف الیه باشد. کمالاتکه مرحوم آخوند خراسانی در کفایه می نویسد، «لا إطلاق له فیما کان له الإصراف إلی خصوص بعض الأفراد أو الأصناف، لظهوره فیه، أو کونه متیقناً منه...» (آخوند خراسانی، ۱۴۳۱ق، ۲۱۸/۲). حیدری فسائی در توضیح کلام صاحب کفایه می گوید: گاهی مطلق به بعض الافراد یا بعض الاصناف انصراف دارد. این انصراف اگر ناشی از ظهور (ظهور مطلق در منصرف الیه) و یا ناشی از متیقن بودن منصرف الیه باشد، انصراف مضرر به اطلاق است. مورد اول مانند این که فقها گفته اند همرا داشتن اجزای ما لا یؤکل لحمه مبطل صلات است و ما لا یؤکل لحمه اطلاق داشته و شامل انسان و غیرانسان می شود و لکن به دلیل کثرت استعمال انصراف به غیر انسان دارد، لذا هیچ فقیهی فتوا نداده که اگر موی انسانی روی عیای شخصی بیفتد و او مشغول نماز شود، نمازش باطل است. مورد دوم نیز مانند این که فقها گفته اند امام جماعت باید عادل باشد و عادل اطلاق دارد و هم شامل عادل که ولد الزنا بوده می شود و هم شامل عادل که ولد الزنا نبوده می گردد، لکن به دومی انصراف دارد چون دومی قدر متیقن است (حیدری فسائی، تقریرات درس کفایه الأصول).

به نظر می رسد انصراف عضو به اعضای اصلی در مانحن فیه، ناشی از کثرت استعمال بوده و در نتیجه مانع از انعقاد اطلاق است. بله اگر انصراف، ناشی از غلبه وجود در خارج بود، در این صورت مانع از اطلاق نبود (ایروانی، ۱۳۹۷، ۱۳۶ و ۱۳۷). آیت الله خامنه ای در این رابطه می گویند، مثلاً در جایی که عنوان عالم به عالم دینی انصراف دارد. این، به خاطر این نیست که در خارج غلبه وجود دارد، ممکن است در آنجایی که این کلمه را به کار می برند و مرادشان از عالم، عالم دین است، عالم دین ده نفر بیشتر نباشند. صدها نفر، عالم به فیزیک، شیمی، مکانیک، انواع و اقسام علوم در آن شهر باشند، ملاک انصراف، غلبه وجود نیست، بلکه علت انصراف، این است که این کلمه به خاطر

جستارهای  
فقهی و اصولی  
سال هفتم، شماره پیاپی ۲۳،  
تابستان ۱۴۰۰  
۲۲۰

تأیید می‌کند.<sup>۱</sup> اولاً، اقتضای اصل لزوم تناسب دیه با جنایت<sup>۲</sup> این است که اعضای تبعی زوج یا فرد که کارکرد عضو اصلی را ندارند، دارای دیه کامل نباشند و فقط اعضای اصلی مشمول قاعده دیه اعضای یکی و دوتایی باشند؛ ثانیاً، ارتکاز عرفی نیز بر همین مسأله استوار است که عضو تبعی که تابعی از عضو اصلی است (که ممکن است عضو تبعی قسمتی از همان عضو یا تابعی از عضو دیگر باشد) نمی‌تواند دیه بیشتر یا برابر با آن عضو اصلی را داشته باشد؛ کمالین که در بحث نوک پستان‌ها به این ادله اجمالاً اشاره شد. همچنین باید افزود که هیچ‌یک از فقها صراحتاً اعضای تبعی را مشمول قاعده دیه اعضای یکی و دوتایی ندانسته‌اند، بنابراین مخالفی نیز در برابر این ادعا وجود ندارد. به علاوه استفتای نگارندگان از حضرات آیات سیستانی<sup>۳</sup>، مکارم شیرازی<sup>۴</sup>، شبیری زنجانی<sup>۵</sup>، محقق کابلی<sup>۶</sup>، علوی گرگانی<sup>۷</sup>، دوزدوزانی تبریزی<sup>۸</sup> و مظاهری<sup>۹</sup>، نیز

کثرت استعمال، در این حصه یا فرد کانه یک وضع ثانوی پیدا کرده است؛ البته وضع ثانوی نیست، اما شبیه وضع ثانوی است. مثل این است که کلمه عالم که یکبار لغتاً وضع شده بود برای «کل من علم بشیء»، دوباره برای خصوص «من علم بالدين و الفقه» مثلاً وضع شده است. وقتی گفته می‌شود علما، عامه مردم از علما، این را می‌فهمند، گویا چنین وضعی وجود دارد. بنابراین، استناد این فهم به فهم از عنوان، به غلبه وجود خارجی نیست تا ما بگوییم به استظهار عرفی بر نمی‌گردد. این خود استظهار عرفی است. وقتی گفته شد علما را اکرام کن، از آن استفاده می‌شود که مراد، این حصه از علما است. این جا قهراً مطلق به این فرد، منصرف می‌شود. پس فرق بین این دو مورد - آنجایی که انصراف به خاطر غلبه وجود است خارجاً، و آنجایی که انصراف به خاطر کثرت استعمال است، به طوری که کانه وضع ثانوی - به خاطر این است که، در آن اولی استظهار، استظهار عرفی نیست، اما در دومی این انصراف به استظهار عرفی بر می‌گردد. ملاک هم در استنباط احکام، استظهار عرفی است (خامنه‌ای، ۱۳۹۸، ۴۰۶، ۴۰۷).

۱. علت مؤید بودن این ادله این است که ما در مقام بیان دیه کامل نداشتن اعضای تبعی نیستیم تا از ادله فوق، مستقلاً به عنوان دلیل بهره ببریم، بلکه ما در مقام بیان عدم شمولیت قاعده دیه اعضای یکی و دوتایی نسبت به اعضای تبعی می‌باشیم. لذا از آنجایی که عمده دلیل مطرح شده برای قاعده مذکور، روایات بودند و مدعیان ما نیز عدم شمولیت قاعده نسبت به اعضای تبعی است، به همین جهت در بحث ادله، تنها دلیل را، انصراف روایات مطرح نمودیم.

۲. این اصل که مبتنی بر دلیل عقلی است، بیان می‌دارد از آنجا که بی‌شک شارع مقدس عادل است، پس صدور احکام غیرعادلانه از جانب او غیرممکن است. عدم تناسب دیه با جنایت نیز از مصادیق غیرعادلانه بودن احکام است که امکان صدور چنین احکامی از سوی شارع مقدس وجود ندارد. فلذا قطعاً میان جنایت و دیه آن تناسب وجود دارد. برای مطالعه بیشتر ر.ک، منتظر قائم، ۱۳۹۸، ۱۳۱-۱۵۵.

۳. استفتای نگارندگان به شماره ۱۰۲۷۲۹۹

۴. استفتای نگارندگان به شماره ۹۹۰۵۰۹۰۸۹

۵. استفتای نگارندگان به شماره ۸۱۴۵۲

۶. استفتای نگارندگان به شماره Fda۷۷۳۶۱۴۵ و پاسخ آیت الله فاضلی.

۷. استفتای نگارندگان به شماره ۶۴۶۰

۸. استفتای نگارندگان به شماره ۳۱۲۷۰

۹. استفتای نگارندگان به شماره ۴۵۴۹۳

عدم شمولیت  
قاعده دیه اعضای  
یکی و دوتایی  
نسبت به اعضای  
غیر اصلی (تبعی)

مؤید مدعای مقاله است. تا جایی آیت الله سیستانی صراحتاً در پاسخ به استفتای نگارندگان می‌نویسد: «می‌توان گفت این احادیث منصرف است به اعضای اصلی و نوک پستان و مانند آن‌را شامل نمی‌شود»<sup>۱</sup>. البته شاید بتوان تنها مخالف را آیت الله سید کمال حیدری دانست، زیرا ایشان در پاسخ به سؤال نگارندگان مرقوم داشته‌اند: «اینگونه مسائل مربوط به حاکم شرع است ولی شاید مضمون روایت همه عضو را شامل شود»<sup>۲</sup>. اگرچه ایشان دلیلی بر مدعای خودشان اقامه ننموده‌اند، لکن به نظر می‌رسد دلیل ایشان عمومیت مستفاد از دو روایت هشام و عبدالله بن سنان است، که البته این دلیل با توجه به انصرافی که با ادله‌ی دیگری نیز تأیید شده است، مورد خدشه واقع می‌شود.

برخی از نویسندگان حقوقی معاصر نیز در کتب خود در ضمن توضیح قاعده دیه اعضای یکی و وتایی با این استدلال که به اعضای غیراصلی عضو اطلاق نمی‌شود، این اعضا را خارج از شمول قاعده می‌دانند (فرجی، ۱۳۹۳، ۷۲، ۷۳)، ولی با توجه به تعاریفی که قبلاً از عضو ارائه کردیم و مشخص شد که اطلاق عضو بر اعضای تبعی از منظر لغت و اصطلاح صحیح است، بطلان این ادعا روشن می‌شود.

جستارهای  
فقهی و اصولی  
سال هفتم، شماره پیاپی ۲۳،  
تابستان ۱۴۰۰  
۲۲۲

## نتیجه‌گیری

یکی از قواعد مهم باب دیات، قاعده دیه اعضای یکی و دوتایی است که برگرفته از صحیح هشام بن سالم و عبدالله بن سنان است. به نحوی که طبق قاعده مزبور، از بین بردن هر دو عضو اعضای دوتایی و همچنین اعضای واحد بدن انسان دیه کامل دارد و از بین بردن هریک از اعضای دوتایی نصف دیه کامل دارد. اما در خصوص محدوده شمول این قاعده، اگرچه میان فقها اختلاف نظر است، که آیا قاعده شامل منافع می‌شود یا خیر، اما قدر متیقن اجماع فقها این است که قاعده در اعضا جاری است. ولی موضوع مقاله حاضر در خصوص شمول یا عدم شمول قاعده در اعضای تبعی است. با بررسی معنای لغوی، اصطلاحی، روایی، فقهی، پزشکی و قانونی عضو، دریافتیم که عضو تبعی، عضوی است که جزئی از بدن انسان است و در عرف و پزشکی هم به آن عضو اطلاق می‌شود و از جهت عملکرد و جایگاه، تابعی از عضو اصلی است؛ در نتیجه این بیان که اعضای تبعی چون عضو نیستند مشمول قاعده نمی‌شوند با اشکال روبه‌رو است.

۱. استفتای نگارندگان به شماره ۱۰۲۷۲۹۹

۲. استفتای نگارندگان از پایگاه اینترنتی ایشان به آدرس [www.alhaydari.com](http://www.alhaydari.com)

با بررسی نمونه‌هایی از اعضای تبعی همانند نخاع، نوک پستان‌ها، منخرین و ترقوه در کلام فقها دریافتیم که بسیاری از فقها نیز قاعده را منصرف از اعضای تبعی دانسته‌اند. نگارندگان نیز با بیان این نکته که به دلیل انصرافِ قاعدهٔ دیهٔ اعضای یکی و دوتایی در اعضای اصلی و تأیید آن به وسیلهٔ اصل تناسب جنایت و دیه و ارتکاز عرفی، قاعده مذکور شامل اعضای تبعی نمی‌شود، به این نتیجه دست یافته‌اند که برای برخی اعضای تبعی همچون منخرین و نوک پستان‌ها، دلایل خاص وجود دارد و در نتیجه طبق همان ادله عمل می‌شود. برای اعضای تبعی دیگر همانند نخاع، ترقوه‌ها، آپاندیس، غده‌های اشکی، به این جهت که دلیل خاص وجود ندارد، باید به قواعد عام باب دیات رجوع کرد که در مانحن‌فیه، بنابر انصرافِ قاعدهٔ دیهٔ اعضای یکی و دوتایی در اعضای اصلی، قاعدهٔ مزبور جاری نمی‌شود. از طرفی، در جایی که دلیل خاص وجود ندارد و قواعدی همچون قاعدهٔ دیهٔ اعضای یکی و دوتایی نیز جاری نمی‌شود، باید به قاعده ارش و حکومت رجوع کرد.

عدم شمولیت  
قاعدهٔ دیهٔ اعضای  
یکی و دوتایی  
نسبت به اعضای  
غیر اصلی (تبعی)

## منابع

- قرآن کریم.
۱. قانون مجازات اسلامی، مصوب ۱۳۹۲. آبی، حسن بن ابی طالب. (۱۴۱۷ق).
  ۲. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین. (۱۳۴۱ق). کفایة الأصول. تحقیق و تعلیق، عباسعلی زارعی سبزواری. چاپ هفتم. قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين ب قم المقدسة.
  ۳. آل کاشف الغطاء، محمد حسین بن علی. (۶۶۳۱ق). وجیزة الأحكام. چاپ دوم. نجف اشرف: مؤسسه کاشف الغطاء.
  ۴. ابراهیم، خسرو. (۲۹۳۱). آناتومی (رشته تربیت بدنی). چاپ دوازدهم. تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
  ۵. ابن ادریس، محمد بن احمد. (۱۴۱ق). السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، چاپ دوم. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
  ۶. ابن بابویه، محمد بن علی. (۳۱۴۱ق). من لا یحضره الفقیه. چاپ دوم. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
  ۷. ابن براج طرابلسی، قاضی عبد العزیز. (۶۰۴۱ق). المهذب، قم: دفتر

انتشارات اسلامی.

۸. ابن حمزه، محمد بن علی. (۸۰۴۱ق). الوسيلة إلى نيل الفضيلة. قم: کتابخانه آية الله مرعشی نجفی.

۹. ابن سعید، یحیی بن احمد. (۵۰۴۱ق). الجامع للشرائع. قم: مؤسسه سید الشهداء العلمیه.

۱۰. ابن سعید، یحیی بن احمد. (۴۹۳۱ق). نزهة الناظر فی الجمع بین الأشباه و النظائر. قم: منشورات رضی.

۱۱. ابن فارس، احمد. (۴۰۴۱ق). معجم مقائیس اللغة. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

۱۲. ابن فهد حلّی، احمد بن محمد. (۰۱۴۱ق). المقتصر من شرح المختصر. مشهد: مجمع البحوث الإسلامی.

۱۳. ابن فهد حلّی، احمد بن محمد. (۷۰۴۱ق). المذهب البارع فی شرح المختصر النافع. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

۱۴. ابن منظور، محمد بن مکرم. (۴۱۴۱ق). لسان العرب. چاپ سوم. بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر.

۱۵. ابن زهره، حمزة بن علی. (۷۱۴۱ق). غنیة النزوع إلى علمی الأصول و الفروع. قم: مؤسسه امام صادق ۷.

۱۶. ابوالصلاح حلبی، تقی بن نجم. (۳۰۴۱ق). الکافی فی الفقه. اصفهان: کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین ۷.

۱۷. انصاری، مرتضی بن محمد امین. (۵۱۴۱ق). صراط النجاة. (محشی انصاری). قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری. راه یاب از نرم افزار جامع فقه اهل بیت .:

۱۸. ایروانی، باقر. (۷۲۴۱ق). دروس تمهیدیه فی الفقه الاستدلالی علی المذهب الجعفری. چاپ دوم. قم: راه یاب: نرم افزار جامع فقه اهلیت .:

مؤسسه نرم افزاری علوم اسلامی نور.

ایروانی، باقر. (۷۹۳۱). دروس فی علم الاصول الحلقة الاولى و الحلقة الثانية فی اسلوبها الثانی. چاپ نهم. قم: مرکز نشر هاجر (وابسته به مرکز مدیریت

حوزه های علمی خاوران).

۱۹. اینانلو، زهرا. (بهمن ۰۹۳۱). بررسی نظریات آیه الله خویی در باب دیه جنایت بر منافع اعضا و ... جنایت بر حیوان با اتکاء به کتاب مبانی تکملة المنهاج و تطبیق آن با قانون مجازات اسلامی. (مصوب ۰۷۳۱)، پایان نامه

جستارهای  
فقهی و اصولی  
سال هفتم، شماره پیاپی ۲۳،  
تابستان ۱۴۰۰  
۲۲۴

منتشر نشده کارشناسی ارشد. دانشگاه قزوین، دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره). دانشکده علوم و تحقیقات اسلامی.

۲۱ بهجت، محمد تقی. (۶۲۴۱ق). جامع المسائل. چاپ دوم. قم: دفتر معظم له.

۲۲ بیهقی کیدری، محمد بن حسین. (۶۱۴۱ق). إصباح الشیعة بمصباح الشریعة. قم: مؤسسه امام صادق ۷.

۲۳ تبریزی، جواد. (۸۲۴۱ق). تنقیح مبانی الأحكام - کتاب الديات. قم: دار الصدیقة الشهيدة.

۲۴ ترحینی عاملی، محمد حسن. (۷۲۴۱ق). الزبدة الفقهية في شرح الروضة البهية. چاپ چهارم. قم: دار الفقه للطباعة و النشر.

۲۵ جزیری، عبدالرحمن، غروی، سید محمد. (۹۱۴۱ق). الفقه علی المذاهب الاربعة و مذهب اهل البيت .: بیروت: دارالثقلین.

۲۶ جوهری، اسماعیل بن حماد. (۱۰۱۴۱ق). الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية. لبنان: دار العلم للملایین.

۲۷ حاجی ده آبادی، احمد. (۸۸۳۱). قاعدة دية اعضا در فقه امامیه و اهل سنت، فصلنامه فقه و حقوق، ۱ (۲) ۷۳۱ - ۸۶۱.

۲۸ حاجی ده آبادی، احمد. (۴۸۳۱). قواعد فقه دیات (مطالعة تطبیقی در مذاهب اسلامی. تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

حاجی ده آبادی، احمد. (۱۹۳۱). قواعد فقه جزایی. چاپ سوم. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

۲۹ حسینی عاملی، محمد جواد بن محمد. (بی تا). مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة. بیروت: دار إحياء التراث العربي.

حلی، حسن بن یوسف. (۱۰۱۴۱ق). إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

۳۰ حلی، حسن بن یوسف. (۱۱۴۱ق). تبصرة المتعلمين في أحكام المدين. تهران: مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۳۱ حلی، حسن بن یوسف. (۱۰۲۴۱ق). تحرير الأحكام الشرعية علی مذهب الإمامية. قم: مؤسسه امام صادق .:

۳۲ حلی، حسن بن یوسف. (۱۲۴۱ق). تلخیص المرام في معرفة الأحكام. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

۳۳ حلی، حسن بن یوسف. (۳۱۴۱ق). قواعد الأحكام في معرفة الحلال

عدم شمولیت  
قاعدة دية اعضا  
یکی و دوتایی  
نسبت به اعضا  
غیر اصلی (تبعی)

- و الحرام. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳۴. حلی، حسن بن یوسف. (۳۱۴۱ق). مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة. چاپ دوم. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳۵. حیدری فسایی، قادر. تقریرات درس کفایه الأصول. تقریرات مخطوط صالح منتظری.
۳۶. حر عاملی، محمد بن حسن. (۹۰۴۱ق). وسائل الشیعة. قم: مؤسسه آل البيت .:
۳۷. خامنه‌ای، سیدعلی. (۸۹۳۱). متن درس خارج فقه؛ در موضوع غنا و موسیقی. چاپ دوم. تهران: انتشارات فقه روز (وابسته به انتشارات انقلاب اسلامی).
۳۸. خامنه‌ای، سیدعلی. (۵۹۳۱). درس خارج فقه (صلوات مسافر). تقریرات مخطوط صالح منتظری.
۳۹. خمینی، سید روح الله. (بی تا). تحریر الوسيلة. قم: مؤسسه مطبوعات دار العلم.
۴۰. خویی، ابوالقاسم. (۱۹۳۱). مبانی تکملة المنهاج. ترجمه علیرضا سعید. چاپ سوم. تهران: خرسندی.
۴۱. خویی، ابوالقاسم. (بی تا یا ۲۲۴۱). موسوعة الامام الخویی (مبانی تکملة المنهاج). قم: مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی (ره)، راهیاب: نرم افزار جامع فقه اهل بیت .:، مؤسسه نرم افزاری علوم اسلامی نور.
۴۲. دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسان رضوی. (۶۸۳۱). مسائل مستحدثه پزشکی. قم: بوستان کتاب.
۴۳. رحیمی، نرجس خاتون. (زمستان ۱۹۳۱). جنایت بر منافع اعضای بدن در فقه امامیه و حقوق ایران. پایان نامه منتشر شده کارشناسی ارشد. دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی شهید مطهری.
۴۴. روحانی، سید محمد صادق. (بی تا یا ۲۱۴۱ق). فقه الصادق 7. قم: راهیاب: نرم افزار جامع فقه اهل بیت .:، مؤسسه نرم افزاری علوم اسلامی نور.
۴۵. روحانی، سید محمد صادق. (بی تا). منهاج الصالحین. قم: راهیاب: نرم افزار جامع فقه اهل بیت .:، مؤسسه نرم افزاری علوم اسلامی نور.
۴۶. هیئت عالی دیوان عمومی کشور. (۴۹۳۱). تعیین میزان دینه از بین بردن طحال. روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران، ۶ خرداد، شماره ۴۵۴۰۲، ویژه نامه ۸۷۷. بازیابی شده در ۸۲ اردیبهشت ۰۰۴۱، از [ri.krr.www://:sptth](http://ri.krr.www://:sptth)



۴۷. سبحانی تبریزی، جعفر. (۱۹۳۱). درس خارج فقه (دیات). مدرسه فقهت، بازیابی شده در ۸۲ ادیبهشت ۰۰۴۱، از <https://www.eshia.ir/feqh/archive>

۴۸. سبزواری، سید عبد الأعلى. (۳۱۴۱ق). مهذب الأحكام. چاپ چهارم. قم: مؤسسه المنار - دفتر حضرت آیت الله.

۴۹. سلار دیلمی، حمزه بن عبد العزیز. (۴۰۴۱ق). المراسم العلویة و الأحكام النبویة. قم: منشورات الحرمین.

۵۰. سمساری، بابک. (۲۹۳۱). تأملاتی بر دیه صدمات نخاع و ستون فقرات. تهران: انتشارات جنگل.

۵۱. شبیری زنجانی، سید موسی. (۶۹۳۱/۲/۳۲). فراهایی از گعده های علمی آیه الله شبیری زنجانی، (جلسه ۹۱ شهریور ۵۹۳۱)، بازیابی شده در ۸۲ اردیبهشت ۰۰۴۱، از [62505j/ri.n2b//sptth](http://62505j/ri.n2b//sptth)

۵۲. شبیری زنجانی، سید موسی. (۹۱۴۱ق). کتاب نکاح (تقریرات درس خارج فقه). قم: مؤسسه پژوهشی رای پرداز.

۵۳. شوشتری، محمد تقی. (۶۰۴۱ق). النجعة فی شرح اللمعة. تهران: کتابفروشی صدوق.

۵۴. شهید اول، محمد بن مکی. (۰۱۴۱ق). اللمعة الدمشقیة فی فقه الإمامیة. بیروت: دار التراث - الدار الإسلامیة.

۵۵. شهید اول، محمد بن مکی. (۴۱۴۱ق). غایة المراد فی شرح نکت الإرشاد. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

۵۶. شهید ثانی، زین الدین بن علی. (۰۱۴۱ق). الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة. حاشیة کلانتر. قم: کتابفروشی داوری.

۵۷. شهید ثانی، زین الدین بن علی. (۴۱۴۱ق). حاشیة الارشاد. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

۵۸. شهید ثانی، زین الدین بن علی. (۳۱۴۱ق). مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام. قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة.

۵۹. شیرازی، رضا؛ نظم آرا، زهره؛ کاظمی ها، میلاد؛ رهروان، سحر. (۵۹۳۱). آنا تومی عمومی. تهران: اندیشه رفیع.

۶۰. صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر. (۲۶۳۱ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. چاپ هفتم، بیروت، دار إحياء التراث العربی.

عدم شمولیت  
قاعده دیه اعضای  
یکی و دوتایی  
نسبت به اعضای  
غیر اصلی (تبعی)

٦١. صيمرى، مفلح بن حسن (٢٤١ق). غاية المرام في شرح شرائع الإسلام، بيروت، دار الهادى.
٦٢. طباطبايى كربلايى، على بن محمد على. (٨١٤١ق). رياض المسائل (ط - الحديثة)، قم: مؤسسه آل البيت .:
٦٣. طباطبايى الحكيم، سيد محمد سعيد. (٥١٤١ق). منهاج الصالحين. بيروت: دارالصفوة.
٦٤. طريحي، فخرالدين بن محمد. (٦١٤١ق). مجمع البحرين. چاپ سوم. تهران: كتابفروشى مرتضى.
٦٥. طوسى، محمد بن حسن. (٧٨٣١ق). المبسوط فى فقه الإمامية. چاپ سوم. تهران: چاپ دوم. المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية.
٦٦. طوسى، محمد بن حسن. (٧٠٤١ق). الخلاف. قم: دفتر انتشارات اسلامى.
٦٧. طوسى، محمد بن حسن. (١٠٤١ق). النهاية فى مجرد الفقه و الفتاوى. چاپ دوم. بيروت: دار الكتاب العربى.
٦٨. طوسى، محمد بن حسن. (٧٠٤١ق). تهذيب الأحكام (تحقيق خراسان). چاپ چهارم. تهران: دار الكتب الإسلامية.
٦٩. عبدالرحمان، محمود. (بى تا). معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهية. راه ياب: نرم افزار جامع فقه اهل بيت .:
٧٠. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله. (٤٠٤١ق). التنقيح الرائع لمختصر الشرائع. قم: كتابخانه آية الله مرعشى نجفى.
٧١. فاضل لنكرانى، محمد. (٨١٤١ق). تفصيل الشريعة فى شرح تحرير الوسيلة للديات. قم: مركز فقهى ائمة اطهار .:
٧٢. فاضل هندی، محمد بن حسن. (٦١٤١ق). كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام. قم: دفتر انتشارات اسلامى.
٧٣. فخر المحققين، محمد بن حسن. (٧٨٣١ق). إيضاح الفوائد فى شرح مشكلات القواعد. چاپ اول. قم: مؤسسه اسماعيليان.
٧٤. فراهيدى، خليل بن احمد. (١٤١ق). كتاب العين. چاپ دوم. قم: نشر هجرت.
٧٥. فرجى، حميد. (٣٩٣١). قواعد فقه جزائى ديات. تهران: خرسندى.
٧٦. فقعانى، على بن على. (٨١٤١ق). الدر المنضود فى معرفة صيغ النيات و الإيقاعات و العقود. قم: مكتبة إمام العصر العلمية.

٧٧. فياض، محمد اسحاق. (٦٢٤١ق). رسالة توضيح المسائل. قم: انتشارات مجلسي.
٧٨. فياض، محمد اسحاق. (بي تا). منهاج الصالحين. قم: راه ياب، نرم افزار جامع فقه اهل بيت :، مؤسسه نرم افزاري علوم اسلامي نور.
٧٩. فيض كاشاني، محمد بن شاه مرتضى. (بي تا). مفاتيح الشرائع. قم: كتابخانه آية الله مرعشي نجفي.
٨٠. فيومي، احمد بن محمد. (بي تا). المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي. قم: منشورات دارالرضي.
٨١. قرشي، علي اكبر. (٢١٤١ق). قاموس قرآن. چاپ ششم. تهران: دارالكتب الاسلاميه.
٨٢. قمي، علي بن محمد. (١٢٤١ق). جامع الخلاف و الوفاق. قم: زمينه سازان ظهور امام عصر f.
٨٣. كاشف الغطاء، احمد بن علي. (٣٢٤١ق). سفينة النجاة و مشكاة الهدى و مصباح السعادات. نجف اشرف: مؤسسه كاشف الغطاء.
٨٤. كليني، محمد بن يعقوب. (٧٠٤١ق). اصول الكافي. تحقيق و تصحيح علي اكبر غفاري و محمد آخوندي. چاپ چهارم. تهران: دار الكتب الإسلامية.
٨٥. گرجي، ابوالقاسم. (٩٣١٠). ديات. چاپ سوم. تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.
٨٦. محقق حلّي، جعفر بن حسن. (٨١٤١ق). المختصر النافع في فقه الإمامية. چاپ ششم. قم: مؤسسة المطبوعات الدينية.
٨٧. محقق حلّي، جعفر بن حسن. (٨٠٤١ق). شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام. چاپ دوم. قم: مؤسسه اسماعيليان.
٨٨. مجلسي، محمد باقر بن محمد تقی. (٣٠٤١ق). بحار الأنوار. چاپ دوم. بيروت: دار إحياء التراث العربي.
٨٩. مجلسي، محمد باقر بن محمد تقی. (٤٠٤١ق). مرآة العقول في شرح اخبار الرسول. چاپ دوم. تهران: دار الكتب الاسلاميه.
٩٠. مجلسي، محمد باقر بن محمد تقی. (٦٠٤١ق). ملاذ الاخيار في فهم تهذيب الاخبار. قم: انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشي نجفي (ره).
٩١. مدني كاشاني، حاج آقا رضا. (٨٠٤١). كتاب الديات. قم: دفتر انتشارات اسلامي.
٩٢. مرتضى زبيدي، محمد بن محمد. (٤١٤١ق). تاج العروس من جواهر

عدم شموليت  
قاعدة دية اعضای  
يكي و دوتايي  
نسبت به اعضای  
غير اصلي (تبعي)  
٢٢٩

- القاموس. بیروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع.
۹۳. مرعشی شوشتری، سید محمدحسن. (۱۳۴۱ق). دیدگاه‌های نو در حقوق. چاپ دوم. تهران: نشر میزان.
۹۴. مرکز تحقیقات فقهی قوه قضائیه. (۱۳۳۱). مجموعه آرای فقهی - قضایی در امور کیفری. قم: قضا (وابسته به مرکز تحقیقات فقهی قوه قضائیه).
۹۵. مصطفوی، حسن. (۲۰۴۱ق). التحقيق في كلمات القرآن الكريم. تهران: مرکز الكتاب لترجمة و النشر.
۹۶. مغنیه، محمدجواد. (۱۳۴۱ق). فقه الإمام الصادق ۷. چاپ دوم. قم: مؤسسه انصاریان.
۹۷. مفید، محمدبن محمد. (۳۱۴۱ق). المقنعة (للشیخ المفید). قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
۹۸. مقتدایی، مرتضی. (۱۹۳۱). درس خارج فقه (دیات). بازیابی شده در ۷۲ فروردین

۰۰۴۱ از

<http://eshia.ir/feqh/archive/text/moghtadaei/feqh/90/910127>

۹۹. مقدس اردبیلی، احمدبن محمد. (۳۰۴۱ق). مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۰۰. منتظر قائم، مهدی. (۸۹۳۱). دیات متناسب و نامتناسب با تاکید بر نظر امام خمینی (س). پژوهشنامه متین. ۱۲ (۲۸) ۱۳۱ - ۵۵۱.
۱۰۱. منتظری، صالح؛ محسنی دهکلانی محمد؛ ایزدی فرد، علی اکبر. (زمستان ۵۹۳۱). درنگی فقهی در ماده ۵۶۶ قانون مجازات اسلامی. فصلنامه جستارهای فقهی و اصولی، ۲ (۴) ۹۱۱ - ۴۵۱.
۱۰۲. منتظری، صالح. (۶۹۳۱). قاعده انگاری فقهی ادله ناظر بر دیه اعضا. رساله منتشر نشده دکتری. دانشگاه مازندران، دانشکده الهیات و معارف اسلامی.
۱۰۳. منتظری، صالح. (۶۹۳۱). مبانی فقهی ماده ۱۸۵ قانون مجازات اسلامی. فصلنامه شهر قانون، (۰۲) ۳۴۱ - ۹۱.
۱۰۴. منتظری نجف آبادی، حسین علی. (۳۷۳۱). رساله استفتاءات، تهران: نشر تفکر.
۱۰۵. مؤسسه آموزشی پژوهشی قضا. (۰۹۳۱). نرم افزار گنجینه استفتائات

جستارهای  
فقهی و اصولی  
سال هفتم، شماره پیاپی ۲۳،  
تابستان ۱۴۰۰  
۲۳۰

قضایای نگارش ۲. قم.

۱۰۶. موسوی خوانساری، احمد. (۵۰۴۱ق). جامع المدارك فی شرح مختصر النافع. چاپ دوم. قم: مؤسسه اسماعیلیان.

۱۰۷. میرمحمد صادقی، حسین. (۳۹۳۱). جرایم علیه اشخاص (حقوق کیفری اختصاصی ۱). چاپ چهاردهم. تهران: نشر میزان.

۱۰۸. نوری، حسین بن محمدتقی. (۸۰۴۱ق). مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. قم: مؤسسه آل البيت .:

۱۰۹. وبسایت انهار؛ پایگاه احکام شرعی. (بی تا). حکم دیه آپانندیس. بازیابی شده در ۸۲ اردیبهشت ۰۰۴۱، از

<https://ahkam.anhar.ir/article-26504.htm>

۱۱۰. وحید خراسانی، حسین. (۸۲۴۱ق). منهاج الصالحین. چاپ پنجم. قم: مدرسه امام باقر ۷.

۱۱۱. هاشمی شاهرودی، سید محمود. (۶۲۴۱ق). فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت .: قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت .:



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

عدم شمولیت  
قاعده دیه اعضای  
یکی و دوتایی  
نسبت به اعضای  
غیراصلی (تبعی)

## References

- *The Holy Qur'ān.*
  - *Islamic Penal Code, approved in 2013*
1. Ābī, Ḥasan ibn Abī Ṭalib. 1997/1417. *Kashf al-Rumūz fī Sharḥ Mukhtaṣar al-Nāfi'*. 3<sup>rd</sup>. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
  2. al-Khurāsānī, Muhammad Kāzīm (al-Ākhund al-Khurasāni). 2009/1430. *Kifāyat al-Ūṣūl*. Edited by 'Abbās 'Alī al-Zārī'ī al-Sabziwārī. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
  3. al-Najafī, Muḥammad Ḥusayn (Kāshif al-Ghiṭā'). 1947/1366. *Wajīzat al-Aḥkām*. 2<sup>nd</sup>. Najaf: Maṭba'at Kāshif al-Ghiṭā al-'Āmma.
  4. Ibrāhīm, Khusro. 2013/1392. *Ānātumī*. 12<sup>th</sup>. Tehran: Shirkat-i Chāp wa Nashr Kitābhāye Darsī-yi Iran.
  5. Ibn Idrīs al-Ḥillī, Muḥammad Ibn Aḥmad. 1996/1410. *al-Sarā'ir al-Ḥawī li Tahṛir al-Fatāwī*. 2<sup>nd</sup>. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
  6. Ibn Bābiwayh al-Qommī, Muḥammad Ibn 'Alī (al-Shaykh al-Ṣadūq). 1992/1413. *Man Lā Yahḍuruh al-Faqīh*. 2<sup>nd</sup>. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
  7. Ibn Barrāj al-Ṭirāblusī, Qāḍī 'Abd al-'Azīz. 1986/1406. Al-Muhadhab. Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
  8. Al-Ṭūsī, Muḥammad ibn 'Alī ibn Ḥamzah) ibn Ḥamzah .1988/1408 .(*Al-Wasīlat 'Ilā Nīl al-Faḍīlah*. 1<sup>st</sup> .Qom :Manshūrāt Maktabat Āyat Allāh al-'Uzmā al-Mar'ashī al-Najafī.
  9. al-Ḥillī, Yaḥyā ibn Aḥmad (Ibn Sa'īd). 1985/1405. *Al-Jāmi' lil Sharā'i'*. 1<sup>st</sup>. Qom: Dar Sayyid al-Shuhadā' li al-Nashr.

10. al-Ĥillī, Yaḥyā ibn Aḥmad (Ibn Sa'īd). 1974/1394. *Nazhat al-Nāzir fī al-Jam' bayn al-Ashbāh wa al-Nazā'ir*. Manshūrāt Dār al-Raḍī.

11. Ibn Fārīs, Aḥmad Ibn Fārīs. 1983/1404. *Mu'jam Maqāyīs al-Lugha*. Edited by 'Abd al-salam Muḥammad Harūn. Qom: Markaz Nashr Maktab al-I'lām al-Islāmī.

12. al-Ĥillī al-Asadī, Jamāl al-Dīn Aḥmad ibn Shams al-Dīn Muḥammad ibn Fahad (ibn Fahad Ĥillī). 1990/1410. (*Al-Muqtaṣar min sharḥ al-Mukhtaṣar*. Mashhad :Majma' al-Buḥūth al-Islāmīyah.

13. al-Ĥillī al-Asadī, Jamāl al-Dīn Aḥmad ibn Shams al-Dīn Muḥammad ibn Fahad (ibn Fahad Ĥillī). 1987/1407. *Al-Muhadhab al-Bāri' fī Sharḥ al-Mukhtaṣar al-Nāfi'*. 1<sup>st</sup>. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.

14. Ibn Manzūr, Muḥammad Ibn Mukarram. 1993/1414. *Lisān al-'Arab*. 3rd. Beirut: Dār al-Fīkr.

15. al-Ḥusaynī al-Ḥalabī, Ḥamzat ībn 'Alī (Ibn Zuhra). 1998/1417. *Ghunyat al-Nuzū' ilā 'Ilmay al-Uṣūl wa al-Furū'*. Qom: Mu'assasat al-Imām al-Sādīq.

16. al-Ḥalabī, Taqī al-Dīn Ibn Najm al-Dīn. 1982/1403. *al-Kāfi fī al-Fiqh*. Edited by Riḍā al-'Uṣṭādi. Iṣfahān: Maktabat al-Imām Amīr al-Mu'minīn 'Ali.

17. al-Anṣārī, Murtaḍā Ibn Muḥammad Amin (al-Shaykh al-Anṣārī). 1995/1415. *Ṣirāt al-Nijāt*. al-Mu'tamar al-'Ālamī Bimunasabat al-Dhikrā al-Mi'awīyya al-Thānīyya li Mīlād al-Shaykh al-A'zam al-Anṣārī.

18. al-Īrawānī, Bāqir. 2006/1427. *Durūs Tamhīdīyya fī al-Fiqh al-Isṭidlālī*. 2nd. Qom: Mu'assasat al-Fiqh li al-Ṭibā'a wa al-Nashr.

19. al-Īrawānī, Bāqir. 2018/1397. *Durūs fī 'Ilm al-Uṣūl al-Ḥalqat al-'Ūlā wa al-Ḥalqat al-Thānīyat fī Uslūbihā al-Thānī*. 9<sup>th</sup>. Qom: Markaz Hājar li al-Nashr.

20. Īnānlū, Zahrā. 2011/1390. *Barrasī-yi Nazariyāt-i Āyatollah al-Khu'ī dar Bāb-i Diyeh-i Jināyāt bar Manāfi' A'dā' wa bar Heywān bā Itikā bi Kitāb-i Mabānī Takmilat al-Minhāj wa Taṭbīq Ān bā Qānūn-i Mujāzāt-i Islāmī*. Unpublished thesis. Qazvin University, Imam Khumeini international university.

21. Bahjat Gīlānī Fūmanī, Muḥammad Taqī. 2005/1426. *Jāmi' al-Masā'il*. 2<sup>nd</sup>. Qom: Daftar-i Ḥaḍrat-i Āyat Allah (The office of the Author).

22. Al-Bīhaqī al-Kaydarī al-Nishābūrī, Abul Ḥasan Muḥammad ibn Ḥusayn ibn Ḥasan. 1996/1416. *Iṣbāḥ al-Shī'a bi Miṣbāḥ al-Sharī'ah*. Qom: Mu'assasat al-Imām al-Šādiq.

23. al-Tabrīzī, Jawād, 2007/1428. *Tanqīḥ Mabānī al-Aḥkām, Kitāb al-Dīyāt*. Qom: Dar al-Šidīqat al-Shahīdah.

24. Ali- Tarḥīnī al-'Āmilī, Muḥammad Ḥasan. 2006/1427. *Al-Zubdat al-Fiqhīyat fī Sharḥ al-Rawḍat al-Bahīyah*. 4<sup>th</sup>. Qom: Dār al-Fiqh lil Ṭibā'at wa al-Nashr.

25. Al-Jazīrī, 'Abd al-Raḥmān ibn Muḥammad; al-Qharawī Sayyid Muḥammad. 1999/1419. *Al-Fiqh 'Alā al-Madhāhib al-Arba'at wa Madhhab Ahl al-Bayt*. Beirut: Dār al-Thaqalayn.

26. Al-Jawharī, Ismā'īl ibn Ḥimād. 1990/1410. *Al-Šiḥḥāḥ, Tāj al-Lughat wa Šiḥḥāḥ al-'Arabīyah*. Beirut: Dār al-'Ilm li al-Malāyīn

27. āḤjī Hihābādī, Aḥmad. 2009/1388. *Qā'idī-yi Dīyah-i A'dā' dar Fiqh-i Imāmīyah wa Ahl-i Sunnat*. Faṣlnāmah Fiqh wa Ḥuqūq, 1 (2) 137-168.

28. āḤjī Hihābādī, Aḥmad. 2005/1384. *Qawā'id-i Fiqh-i Dīyāt*. Tehran: Sazimān-i Intishārāt-i Pazhuhishgāh-i Farhanq wa Andīshah Islāmī.

29. āḤjī Hihābādī, Aḥmad. 2012/1391. *Qawā'id-i Fiqh-i Jazāyī*. 3<sup>rd</sup>. Qom: Pazhuhishqāh-i Ḥawzah wa Dānīshgāh.



30. al-Ḥusaynī al-‘Amilī, al-Sayyid Muḥammad Jawād. n.d. *Miftāḥ al-Kirāma fī Sharḥ Qwā‘id al-‘Allāma*. Beirut: Dār Iḥyā‘ al-Turāth al-‘Arabī.

31. al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-‘Allāma al-Ḥillī). 1989/1410. *Irshād al-Aḍḥḥān*. Qom: Mu‘assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā‘at al-Mudarrisīn.

32. al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-‘Allāma al-Ḥillī). 1990/1411. *Tabṣirat al-Muta‘allimīn fī Aḥkāṃ al-Dīn*. 1<sup>st</sup>. Tehran: Mu‘assisa-yi Chāp wa Nashr.

33. al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-‘Allāma al-Ḥillī). 1999/1420. *Taḥrīr al-Aḥkāṃ al-Shar‘īyya ‘alā Maḍḥḥab al-Imāmīyya*. Qom: Mu‘assasat al-Imām al-Ṣādiq.

34. al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-‘Allāma al-Ḥillī). 2000/1421. *Talkhīṣ al-Marām*. Qom: Mu‘assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā‘at al-Mudarrisīn.

35. al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-‘Allāma al-Ḥillī). 1992/1413. *Qawā‘id al-Aḥkāṃ fī Ma‘rifat al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. Qom: Mu‘assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā‘at al-Mudarrisīn.

36. al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-‘Allāma al-Ḥillī). 1992/1413. *Mukhtalaf al-Shī‘a fī Aḥkāṃ al-Sharī‘a*. 2nd. Qom: Mu‘assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā‘at al-Mudarrisīn.

37. Al-Ḥeydarī al-Fasāyī, Qādir. *Taqrīrāt-i Dars-i Kifāyat al-Uṣūl*. Taqrīrāt-i Ṣāliḥ Muntazirī.

38. al-Ḥur al-‘Āmilī, Muḥammad Ibn Ḥasan. 1988/1409. *Tafṣīl Wasā‘il al-Shī‘a ilā Tahṣīl al-Masā‘il al-Sharī‘a*. Qom: Mu‘assasat Āl al-Bayt li Iḥyā‘ al-Turāth.

39. al-Ḥusaynī al-Khāmīnā‘ī, al-Sayyid ‘Alī. 2019/1398. *Ghinā wa Mūsīqī*. 2<sup>nd</sup>. Intishārāt Fiqh-i Rūz.

40. al-Ḥusaynī al-Khāmīnā‘ī, al-Sayyid ‘Alī. 2016/1395. *Dars al-Khārij al-Fiqh (Ṣalāt al-Musāfir)*. Taqrīrāt Ṣāliḥ al-Muntazirī.

41. al-Mūsawī al-Khumaynī, al-Ṣayyid Rūḥ Allāh (al-Imām al-Khumaynī). n.d. *Tahrīr al-Wasīlah*. 1<sup>st</sup>. Qom. *Mu‘assasat Maṭbū‘āt Dār al-‘Ilm*.

42. al-Mūsawī al-Khu‘ī, al-Sayyid Abū al-Qāsim. 2012/1391. *Mabānī Takmilat al-Minhāj*. 3<sup>rd</sup>. Tehran: Intishārāt Khursandī.

43. al-Mūsawī al-Khu‘ī, al-Sayyid Abū al-Qāsim. 2002/1422. *Mawsū‘at al-Imām al-Khu‘ī*. Mu‘assasat Iḥyā‘ Āthār al-Imām al-Khu‘ī.

44. Daftar-i Tablīghāt-i Islāmī, Shu‘be-yi Khurāsān Razawī. 1967. *Masā’il-i Muṣtaḥdithah Pizishkī*. Qom: Buṣṭān-i Kitāb.

45. Raḥīmī, Narjis Khātūn. 2012/1391. *Jināyat bar Manāfi ‘-yi A‘dā-yi Badan dar Fiqh-i Imāmīyeh wa Huqūq-I Iran*. Unpublished master’s thesis. Ferdowsi University of Mashhad, Faculty of Theology and Islamic Studies Shahid Motahari.

46. al-Ḥusaynī al-Rawḥānī, al-Sayyid Ṣadiq. 1991/1412. *Fiqh al-Ṣādiq*. Qom: Raḥyāb: Comprehensive software of Ahl al-Bayt jurisprudence, Nūr Islamic Sciences Software Institute.

47. Supreme Court of the country. 2015/1394. *Ta‘yīn-i Mīzān Dīyeh-i Az Beyn Bordan-i Ṭaḥāl*. Official Newspaper of the Islamic Republic of Iran, 6 June, No. 20454, Special Issue 778. Retrieved on 28 May, 2021.

48. al-Subḥānī al-Tabrīzī, Ja‘far. 2012/1391. *Dars Khārij al-fiqh (Dīyāt)*. Madrīsh –al-fiqāhat, Retrieved on 28 May, 2021 from <https://www.eshia.ir/feqh/archive/>

49. al-Sabzawārī, al-Sayyid ‘Abd al-A‘lā. 1992/1413. *Muḥadḥḥab al-Aḥkām fī Bayān al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. Qom :Mu‘assasat al-Manār.

50. Sallār Daylamī, Ḥamzat ibn ‘Abd al-‘Azīz. 1984/1404. *Al-Marāsīm al-‘Alawīyat wa al-Aḥkām al-*

*Nabawīyah*<sup>1</sup> .<sup>st</sup> .Qom :Manshūrāt al-Ḥaramayn.

51. Simsārī, Bābak. 2013/1392. *Ta'amulī bar Dīyeh-yi Šadamāt-i Nukhā' wa Sutūn-i Faqarāt*. Tehran: Intishārāt-i Jangal.

52. Shubiyrī Zanjānī, Sayyid Mūsā. 13 May, 2017/1396. *Farāzhāyī az Ga'dihā-yi 'Ilmī-yi Ayatollāh Sayyid Mūsā Shubiyrī Zanjānī*. Meeting No.19, September 2016.

53. Shubiyrī Zanjānī, Sayyid Mūsā. 1998/1419. *Kitab-i Nikāh (Taqrīr Buḥūth)*. Qom: Mu'assisi-yi Pazhūhishī-yi Ra'y Pardāz.

54. Al-Shūshtarī Muḥammad Taqī. 1986/1406. *Al-Naj'at fī Sharḥ al-Lum'at*. Tehran: Kitāb Forūshī Šadūq.

55. al-'Āmilī, Muḥammad Ibn Makkī (al-Shahīd al-Awwal). 1989/1410. *al-Lum'at al-Dimashqīyya fī Fiqh al-Imāmīyya*. Beirut: Dār al-Turāth al-Islāmīyah.

56. al-'Āmilī, Muḥammad Ibn Makkī (al-Shahīd al-Awwal). 1993/1414. *Ghāyat al-Murād fī Sharḥ Nukat al-Irshād*. Qom: Būstān-i Kitāb-i Qom (Intishārāt-i Daftar-i Tablīghāt-i Islāmī-yi Ḥawzi-yī 'Ilmīyyi-yi Qom).

57. al-'Āmilī, Zayn al-Dīn Ibn 'Alī (al-Shahīd al-Thānī). 1989/1410. *al-Rawḍat al-Bahīyya fī Sharḥ al-Lum'at al-Dimashqīyya*. Qom: Maktabat al-Dāwarī.

58. al-'Āmilī, Zayn al-Dīn Ibn 'Alī (al-Shahīd al-Thānī). 1993/1414. *Hāshīya' al-Irshād*. Qom: Būstān-i Kitāb-i Qom (Intishārāt-i Daftar-i Tablīghāt-i Islāmī-yi Ḥawzi-yī 'Ilmīyyi-yi Qom).

59. al-'Āmilī, Zayn al-Dīn Ibn 'Alī (al-Shahīd al-Thānī). 1992/1413. *Masālik al-Afhām ilā Tanqīh Sharā'ī' al-Islām*. 1<sup>st</sup>. Qom: Mū'assasat al-Ma'ārif al-Islāmīyya.

60. Shīrāzī, Riḍā; Naẓm Ārā, Zohreh; Kāzīmī, Mīlād; Rahrowān, Saḥar. 2016/1395. *Ānātumī-yi Umūmī*. Tehran: Intishārāt-i Andīsesh Rafī'.

61. al-Najafī, Muḥammad Ḥasan. 1983/1404. *Jawāhir*

*al-Kalām fī Sharḥ Sharā'ī' al-Islām*. 7th. Edited by 'Abbās al-Qūchānī. Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāth al-'Arabī.

62. Al-Şīmarī al-Baḥrānī, Muflīḥ ibn Ḥasan. 2000/1420. *Qāyat al-Marām fī Sharḥ Sharā'ī' al-Islām*. Beirut: Dār al-Hādī.

63. al-Ṭabātabā'ī al-Ḥā'irī, al-Sayyid 'Alī (Şāḥīb al-Rīyaḍ). 1997/1418. *Rīyāḍ al-Masā'il fī Tahqīq al-Aḥkām bī al-Dalā'il*. Edited by Muḥammad Bahrimand. Qom: Mu'assasat Āl al-Bayt li Iḥyā' al-Turāth.

64. al-Ḥakīm, al-Sayyid Muḥammad Sa'īd. 1995/1415. *Minḥāj al-Şāliḥīn*<sup>1</sup>. Beirut: Dār al-Şafwah.

65. al-Ṭurayḥī, Fakhr al-Dīn Ibn Muḥammad. 1995/1416. *Majma' al-Baḥrayn*. 3rd. Tehran: al-Maktabat al-Murtaḍawīyya li Iḥyā' al-Āthār al-Ja'farīyya.

66. al-Ṭūsī, Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Shaykh al-Ṭūsī). 1968/1387. *al-Mabsūṭ fī Fiqh al-Imāmīyya*. Third. Tehran: al-Maktabat al-Murtaḍawīyya.

67. al-Ṭūsī, Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Shaykh al-Ṭūsī). 1986/1407. *Al-Khilāf*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.

68. al-Ṭūsī, Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Shaykh al-Ṭūsī). 1979/1400. *al-Nihāya fī Mujarrad al-Fiqh wa al-Fatāwā*. 2nd. Beirut: Dār al-Kitāb al-'Arabī.

69. al-Ṭūsī, Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Shaykh al-Ṭūsī). 1986/1407. *Tahḍīb al-Aḥkām*. 4th. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya.

70. Abd al-Raḥmān, Maḥmūd. nd. *Mu'jam al-Muṣṭalaḥāt wa al-Alfāz al-Fiqhīyah*. Rahyāb: Comprehensive Software of Ahl al-Bayt Fiqh.

71. al-Sūrī al-Ḥillī, Miqdād Ibn 'Abd Allāh (Fāḍil Miqdād). 1983/1404. *al-Tanqīḥ al-Rā'ī' lim Mukhtaṣar al-Sharā'ī'*. Edited by al-Sayyid 'Abd al-Laṭīf al-Ḥusaynī al-Kuhkamarī. Qom: Manshūrāt Maktabat Āyat Allāh al-

‘Uzmā al-Mar‘ashī al-Najafī.

72. al-Fāḍil al-Lankarānī, Muḥammad. 1998/1418. *Tafṣīl al-Sharī‘a Fī Sharḥ Tahrīr al-Wasīlah al-Dīyāt*. Qom: Markaz Fiqh al-A‘immat al-Aṭhār.

73. Al-Fāḍil al-Hindī, Muḥammad ibn Ḥasan. 1996/1416. *Kashf al-Lithām wa al-Ibhām ‘an Qawā‘id al-Aḥkām*. Qom: Mu‘assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā‘at al-Mudarrisīn.

74. al-Hillī, Muḥammad Ibn Ḥasan (Fakhr al-Muḥaqqiqīn). 1967/1387. *Īdāḥ al-Fawā‘id fī Sharḥ Mushkilāt al-Qawā‘id*. Qom: Mu‘assasat Ismā‘īlīyān.

75. Al-Farāhīdī, Khalīl ibn Aḥmad. 1990/1410. *Kitāb al-‘Ayn*. 2<sup>nd</sup>. Qom: Nashr Hijrat.

76. Farajī, Ḥamīd. 2014/1393. *Qawā‘id-i Fiqh-i Jazā‘ī-yi Dīyāt*. Tehran: Intishārāt Khursand.

77. Al-Faq‘ānī, ‘Alī ibn ‘Alī. 1998/1418. *Al-Durr al-Manzūd fī Ma‘rifat Šīyaq al-Nīyyāt wa al-Īqā‘āt wa al-uqūd*. Qom: Maktabat al-Imām al-‘Aṣr.

78. al-Fayyād, Muḥammad Ishāq. 2005/1426. *Risālah. Risālah Tawḍīḥ al-Masā‘il*. Qom: Intishārāt Majlisī.

79. al-Fayyād, Muḥammad Ishāq. n.d. *Minḥāj al-Šālihīn*. Qom: Rahyāb, Comprehensive software of Ahl al-Bayt Fiqh, Noor Islamic Sciences Software Institute.

80. al-Fayḍ al-Kāshānī, Muḥammad Muḥsin .n.d. *Mafātīḥ al-Sharā‘i‘* 1<sup>st</sup>. Qom :Manshūrāt Maktabat Āyat Allāh al-‘Uzmā al-Mar‘ashī al-Najafī.

81. Al-Fayyūmī, Abul ‘Abbās Aḥmad ibn Muḥammad. .1994/1414 *Al-Miṣbāḥ al-Munīr fī Sharḥ al-Kabīr lil Rāfi‘ī*. 2<sup>nd</sup>. Qom :Mu‘assasat Dār al-Hijra.

82. Qurashī, ‘Alī Akbar. 1991/1412. *Qāmūs-i Qurān*. 6th. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyah.

83. Al-Mu‘min al-Qommī al-Sabzawārī, ‘Alī ibn Muḥammad .*Jāmi‘ al-Khilāf wa al-Wifāq bayn A‘imat al-*

*Hijāj wa al-‘Irāq* 1 .<sup>st</sup> .Qom :Zaminah Sāzān Zuhūr Imām al-‘Aṣr) p.b.u.h.

84. Kāshif al-Ghiṭā’, Aḥmad ibn ‘Alī. 2003/1423. *Safīnat al-Nijāt wa Mishkāt al-Hudā’ wa Miṣbāḥ al-Sa‘ādāt*. Najaf: Maṭba‘at Kāshif al-Ghiṭā al-‘Āmma.

85. al-Kulaynī al-Rāzī, Muḥammad Ibn Ya‘qūb (al-Shaykh al-Kulayni). 1987/1407. *Uṣūl al-Kāfi*. Edited by ‘Alī Akbar Ghaffārī and Muḥammad Ākhundī. 4<sup>th</sup>. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyah.

86. Gurjī, Abulqāsim. 2011/1390. *Dīyāt*. 3<sup>rd</sup>. Tehran: Mussisi-yi Intishārāt-i Dānishgāh-i Tehran.

87. al-Ḥillī, Ja‘far Ibn al-Ḥasan (al-Muḥaqqiq al-Ḥillī). 1997/1418. *al-Mukhtaṣar al-Nāfi‘ fī Fiqh al-Imāmīyah (al-Nafi‘ fī Mukhtaṣar al-Sharā‘i’)*. 6<sup>th</sup>. Qom: Mu‘assasat al-Mṭbū‘āt AL-Dīnīyya.

88. al-Ḥillī, Ja‘far Ibn al-Ḥasan (al-Muḥaqqiq al-Ḥillī). 1987/1408. *Sharā‘i’ al-Islām fī Masā‘il al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. 2<sup>nd</sup>. Edited by ‘Abd al-Ḥusayn Muḥammad ‘Alī Baqqāl. Qom: Mu‘assasat Ismā‘īlīyān.

89. al-Majlisī, Muḥammad Bāqir (al-‘Allama al-Majlisī). 1982/1403. *Biḥār al-Anwār al-Jāmi‘a li Durar Akhbār al-‘Imma al-Aṭhār*. 2<sup>nd</sup>. Beirut: Dār Iḥyā‘ al-Turāth al-‘Arabī.

90. al-Majlisī, Muḥammad Bāqir (al-‘Allama al-Majlisī). 1984/1404. *Mirāt al-Uqūl fī Sharḥ Akhbār al-Rasūl*. 2<sup>nd</sup>. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyah.

91. al-Majlisī, Muḥammad Bāqir (al-‘Allama al-Majlisī). 1985/1406. *Malāḍḥ al-Akhyār fī Fahm Tahdḥīb al-Akḥbār*. Edited by al-Sayyid Maḥdī al-Rajā‘ī. Qom: Manshūrāt Maktabat Āyat Allāh al-‘Uzmā al-Mar‘ashī al-Najafī.

92. Al-Madanī al-Kāshānī, Ḥajj Āqā Riḍā. 1987/1408. *Kitāb al-Dīyāt*. Mu‘assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā‘at al-

Mudarrisīn.

93. al-Husaynī al-Zabīdī ,Murtaḍā .1994/1414 .*Tāj al-‘Arūs min Jawāhir al-Qāmūs* .Edited by ‘Alī Shīrīl .<sup>st</sup>. Beirut :Dār al-Fikr lil Ṭibā‘at wa al-Nashr wa al-Tawzī‘ .

94. Al-Mar‘ashī al-Shūshtarī, Sayyid Muḥammad Ḥassan. 2006/1427. *Dīdgāhā-yi Nu dar Ḥuqūq*. 2<sup>nd</sup>. Tehran: Nashr Mīzān.

95. Markaz-i Taḥqīqāt-i Fiqhī-yi Quwweh-yi Qaḍā’īyeh. 2002/1381. *Majmū‘eh-yi Ārāyi Fqhī-Qaḍā’ī dar Umūr-i Kayfarī*. Qom: Qaḍā’.

96. Muṣṭafawī, Ḥasan. 1982/1402. *Al-Taḥqīq fī Kalamāt al-Qur‘ān al-Karīm*. Tehran: Markaz al-Kitāb lil Tarjomat wa al-Nashr.

97. Al-Maḥnīyah, Muḥammad Jawād. 2001/1421. *Fiqh al-Ṣādiq*. 2<sup>nd</sup>. Mu‘ssasat al-Anārīyān.

98. Ibn Nu‘mān, Muḥammad Ibn Muḥammad (al-Shaykh al-Mufīd). 1992/1413. *al-Muqni‘a*. Qom: al-Mu‘tamar al-‘Ālamī li Alfīyyat al-Shaykh al-Mufīd.

99. Muqtadā’ī, Murtaḍā. 2012/1391. *Dars al-Khāri al-Fiqh (Dīyāt)*.

100. al-Ardabīlī, Aḥmad Ibn Muḥammad (al-Muḥaqqiq al-Ardabīlī). 1982/1403. *Majma‘ al-Fa‘ida wa al-Burhan fī Sharḥ Īrshād al-Adhhān*. Edited by Muḥtabā al-Iraqī. Qom: Mu‘assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā‘at al-Mudarrisīn.

101. Muntazar Qā’im, Maḥdī. 2019/1398. *Dīyāt Mutanāsib wa NāMotanāsib bā Ta’kīd bar Naḍar-i Imām Khumaynī*. Pazhūhishgāh-i Matīn, 21 (82): 131-155.

102. Muntadīrī, Ṣāliḥ; Muḥsinī Dehkalānī, Muḥammad; Īzādīfard, ‘Alī Akbar. January 2017/1395. *Dirangī Fiqhī dar Mādeh-yi 665 Qānūn-i Mojāzāt-i Islāmī*. Faṣlnāmeḥ-yi Joštārḥā-yi Fiqhī wa Uṣūlī, 2 (4): 119-154.

103. Muntadīrī, Ṣāliḥ. 2017/1396. *Qā’ideh Ingārī-yi Fiqhī-yi Adellih-yi Nāḍir bar Dīyeh A‘ḍā*. Unpublished

PhDThesis. Mazandaran University, Faculty of Theology and Islamic Studies.

104. Muntadiri, Şālih. 2017/1396. *Mabānī-yi Fiqhī Mādeh-yi 581 Qānūn-i Mojāzāt-i Islāmī*.

105. Muntadiri Najaf Ābādī, Ḥusayn ‘Alī. 1995/1373. *Risālih Istiftā’āt*. Tehran: Nashr Tafakkur.

106. Mu’asessah-yi Āmūzishī wa Pazhūhishī-yi *Qaḍā*. 2011/1390. Ganjīneh-yi Istiftā’āt-i Qaḍāyī. Qom.

107. Khānsārī, al-Sayyid Aḥmad. 1984/1405. *Jāmi’ al-Madārik fī Sharḥ al-Mukhtaṣar al-Nāfi’*. 2<sup>nd</sup>. Edited by ‘Alī Akbar Ghaffārī. Qom: Mu’assasat Ismā‘īlyān.

108. Mīr Muḥammad Şādiqī, Ḥusayn. 2014/1393. *Karāyin ‘Alayhi Ahkhāṣ ( Ḥuqūq Kayfarī)*. 14<sup>th</sup>. Tehran: Nashr Mīzān.

109. Anḥār Webstie. *Ḥukm-i Dīyih Āpāndīs* on <https://ahkam.anhar.ir/article-26504.htm>.

110. al-Waḥīd al-Khurāsānī, Ḥusayn. 2007/1428. *Minhāj al-Şālihīn*. 5th. Qom: Madrasat al-Imām al-Bāqir.

111. al-Hāshimī al-Shāhrūdī, al-Sayyid Maḥmūd. 2005/1426. *Farhang-i Fiqh Muṭābiq Madhhab Ahl al-Bayt*. Qom: Mu’assisi-yi Dā’irat al-Ma’ārif-i Fiqh-i Islāmī bar Ṭibq-i Maḍhhab-i Ahl al-Bayt.

112. Donald C.Rizzo (2015), *Fundamentals of Anatomy And Physiology*, Fourth Edition , Boston ,CENAGE Learning.

113. Eric Widmaier And Others(2013), *Vanders Human Physiology YThe Mechanisms of Body Function* , 13<sup>TH</sup>Edition,McGraw Hill.